پایان این کتاب

۱۲۳۳

تاریخ
طغیان اکراد که سلسله طاغیان اکراد در حساب مطابق است

حمزه آقای منکور پس از انکه فرار از خاک عثمانی مراجعت نموده و باز
خود را از تبعه دولت علیه ایران دانسته ملتجی شد در اثنای دو سال خان ناظر
هم چنانکه در جهات محسوسیت و مالیات غربت و در معقولیت دولت و لایت
کرده واو هم از خیالات وحشیانه خود گذشت که پس از این خیالش در این است
که روزگار خود را صرف خدمت دولت کند اسباب آسایش خود و پسرش را
حاصل کند چنانکه این مدعا در این چند ساله حکومت حکام سابق از حرکات
و رفتارهای او مشهور و ثابت گردید ولی چون حکومت ساوجبلاغ به نواب شاهزاده
کشیکچی باشی محول شد شاره الیه را حالت برخلاف سابق دیده شد
بنا بر آنکه شاهزاده چند روزی با وجود اینکه کبر و غرور و شناعت از حد افزون از او
دیده ماش به حرکات شایسته رفتار نموده خاطر مردم را از خود راضی داشت ولی
این حرکت معقولانه او چندان پایداری نکرده پس از اندک مدت اسباب
برخی شیوع حکام پیش را پیش گرفت تغییر رنگ داده شناع بخشی در هر چشمه به هر بها و جمع
بی نظمیهات حالت تا این گزیر به سبب تعیر علیه بالکل شنبه
هر یک بعد از

هر یک بقدر خوش پسر صاحب ملک شده بود او را با تیشه های طمع آمیز
واداد که در ابتدا فیض الله بیک را متهم و زنجیر کرده مبلغ یکهزار و
پانصد تومان الطریق جریمه از او گرفت این همان فیض الله بیک است
دو بار با این جهه متهم شده و به این بلاها مبتلا شده از دولت مستدعی ازار
شخص باعث هزار گونه بلاهاست چنانکه در ایام صاحب دیوان او را
باز باین گناه گرفته و شکنجه وحشیانه بر سر او آورده قریب چهار هزار تومان از او
گرفته بار بعد از او ضیا آقا پسر قادر آقا را دیگر از زنهاران داد از ابتدا
آدم کشی شقی طبع محبوس که از جهه تقصیر ادا قصاص سیاست و تنبیهات میکرد
که عالم آگاه شود ولی هزار حیف دو هزار یا پانصد تومان چشم شاهزاده را خیال کور نماید
چشم از آنچه که مردم [illegible] ده او را چه باره شکل گرگ دهن جر شده
میان رمه رها کرد در این وقت حمزه آقا و قادر آقا نیز
هر دو ملازم خدمت شاهزاده و در امورات ولایتی و جمع کمالات طرف

طرف صورت او بعد شاهزاده حالت که قادر آقا را پیشکار کرده
علی‌الحسابات را لابد که او بگذارد ولی چون این علی پیشکاری همیشه باعث اختلاف
لایان و پیشکارزادگان بود این کار بر خلاف رای پیشکارزادگان گردیده و از ابتدای
هم قادر آقا بعضی ملاحظه‌ها علی قیاس با حسابات را که چنانچه در نظر
دیده خود را پس کشید تا بار این شاهزاده کارها را تا حمید بیک دیگر
الرعایا رجوع کرد قادر آقا خود را بی‌اعتبار دیده رنجیده خاطر
چند روزه از شاهزاده مرخصی خواسته و دیده خود رفت از پس او
حمزه آقا نیز مرخصی خواست ولی شاهزاده او را مرخص نکرده
بلکه با او گفت که اگر قادر آقا هم در سر وعده معین شهر مراجعت نکند
آنچه لازمه تنبیه و مواخذه است در باره او خواهد شد ولی حمزه آقا
گوش بحرف او نداده بده خود رفت شاهزاده در ماه مبارک بحکومت
تبریز اعلان کرد او را شقی یاغی قلمداد کرد و در این اثنا اما مقلی میرزا

پسر ملک قاسم میرزا

پسر ملک قاسم میرزا را که در مملکت خوی نایب بود ملاقات شاهزاده و نتیجه
صورت داد بعضی خرد بابت با وچیلاغ آمده کاری که شاهزاده
با حمزه آقا به التفات شاهزاده و عقب باد وزیدند مرخص کرده چند روز
از این مقدمه گذشت شاهزاده یکی از خویشان قادر آقا را که در دیوان بود
دیوانی تا خیر که بود محبوس کرده حمزه آقا بجهت شاهزاده سفارش کرده این
شخص یکی از اقوام قادر آقا است و البته چندان اعتباری ندارد در مالیات
خود را به پردازد با این سفارش حمزه آقا رفع آن کار شد چند روز دیگر
عزیز آقای فتاح در یکی از دهستان نزدیک حمزه آقا
بود بهر آن سبب گرفتار شد در این باب کاغذ حکم گرفتن حمزه آقا از حکومت تبریز
بشاهزاده رسید چنین معلوم شده حکومت تبریز چنین نوشته بود که باز
حمزه آقا نایب سرکشی قدیم گذاشته است تا بر آن در خصوص

گرفتش او امرا را که بقید و حال آنکه در میان او و شاهزاده اسباب رنجش در میان بود

روزی حمزه آقا از نجابت قرار داد علی مالیات و هم نجه

اتمام کار عزیز آقا وقت غروب آفتاب بدار الحکومه میرود چونکه

میرزا ابوالقاسم تذکره نویس دولت ایران در آنجا حضور داشته

اینک ما از قرار نقل او بی کم و زیاد می‌نویسیم در اطاق تحتانی

که بنده با میرزا تقی محرر که در هر کار مداخله میکرد و سبب اکثر مفسده‌ها

و خرابیها او شد نشسته بودیم ناگاه دیدیم که حمزه آقا با یکی از برادر

زادگان خود و یکنفر از نوکرها و یکی چوبوقچی داخل اطاق شد و چند نفر دیگر هم

از نوکرهاش در خارج ماندند در باب مالیات میانه او و میرزا تقی

گفتگو شد میرزا تقی مالیات حمزه آقا را هزار تومان حساب کرد حمزه آقا

در جواب گفت که مالیات اصلی ما همیشه چهار صد تومان بوده است

میرزا تقی

میرزا تقی در جواب گفت اگر چنین بود چرا پارسال در حکومت میرزا

محمود خان هزار تومان داده‌اید حمزه آقا در باب جواب او

که چهار صد تومان مالیات و دویست تومان هم بطریق تعارف داده‌ام اگر

شما هم بخواهید اینقدر تعارف باکه خواهد شد و حال آنکه من در این چند مدت

که در شهر ساکن بوده‌ام همه شغلی خدمات دیوانی بوده قریب هشت صد تومان مخارج

اسراف کرده‌ام میرزا تقی در ضد حمزه آقا بطریق حقارت گفت

بدیوان چه خدمت کرده بگو شما که صاحب دویست هزار خانوار هستید و از

هر خانواری دو تومان بگیرید چه میشود نصف این دو هزار تومان را شاهزاده تعارف کشید

میرزا تقی این سخن را بطوری ادا کرد که باعث دلشکستگی و آزردگی او شد پس میرزا

تقی در این اثنا برخاسته گفت بروم و کیفیت را بشاهزاده عرض کنم پس رفته

در مراجعت که در اطاق نشست چندان فاصله نکشید دیدیم فراشباشی

شاهزاده با یکنفر فراش که زنجیر در دست داشت داخل اطاق شدند

فراشباشی رو بحمزه آقا کرده گفت این زنجیر را شاهزاده بجهة شما فرستاده
باید زیارت کنید حمزه آقا از شنیدن این سخن از حالت
طبیعی خود برگشته دست بخنجر زده بزبان ترکی عثمانی گفت (بن بونی
قبول ایتمم) من این را قبول نمیکنم پس خنجر را کشیده رو بدر خواسته رود
بطرف فراشباشی کرد میرزا تقی و فراشباشی از هول جان
به پیش شاهزاده که در اطاق فوقانی منتظر نتیجه حکم خود بود فرار کردند این بنده
میگوید من هم خود را بجای تاریک رو طاقچه کشیده و خود را بدیوار
چسبانده حیران و مخوف تماشا میکردم حمزه آقا بجلدی
چراغ را خاموش کرده با برادرزاده خود بیرون جستند در این تاریکی
صدای تفنگ چند از حیاط شنیده شد برادرزاده حمزه آقا
با چوبوقچی او تیر خورده افتادند حمزه آقا هم بضرب خنجر یکی
از نوکران شاهزاده را بزمین انداخت نوکران دیگر فرار کردند

حمزه آقا

حمزه آقا بخیال اینکه این تدبیرش از وقت بکار برده
شده و دور حیاط را گرفته اند رو بطرف در کرده بتعجیل بیرون شتافت
قراول با نیزه تفنگ بحمزه آقا رو کرده و او را مانع از خروج شد
حمزه آقا با یکدست نیزه تفنگ را گرفته و با دست دیگر
بضرب خنجر سرباز را مقتول کرده و پیش از آنکه از در خارج شود بجنجال
رفته عزیز آقا را صدا میکند لیکن از قراریکه معلوم شد
در انحال نوکرهای شاهزاده عزیز آقا را مجروح کرده بجای دیگر برده بودند
چون حمزه آقا از او جوابی نشنید رو بطرف در کرده با قنداق
تفنگ سرباز بسر دربان زده و او را بزمین انداخته و در را با چند نفر نوکر خود باز کرده
بیرون رفت امین بنده که میگوید وقتیکه حمزه آقا بیرون شد
و تیراندازی موقوف گردید من رفتم پیش شاهزاده و دیدم شخصی از نوکرهای
شاهزاده تفنگ بارتینی در دست بسر پله ها بجهة حفظ شاهزاده ایستاده بود

وقتیکه داخل اطاق شدم شاهزاده را دیدم آنهم تفنگ تاتنی در دست و در
کمال اضطراب و قلق است عرض کردم که طور گرفتن حمزه آقا
چنین بود جواب داد روی فراشباشی که در آندم جلو ایستاده بود سیاه
باشد که مرا خاطر جمع کرد که اسباب گرفتن او را از همه جهت مهیا کرده ام و گناه را
بگردن فراشباشی بار کرد در حین این مکالمه احمد بیک تفنگ تاتنی
بر دوش وارد مجلس شده و آغاز سخن نمود قربانت شوم شاهزاده من که
بشما گفتم که حمزه آقا را بدین گونه نگیر در این وقت شب پیچ تدبیر او هم موقع
لازم بود که اول چند نفر از آقایان اخبار کرده در روز روشن او را بگیرید از این گفتگو
معلوم گردید که پیش از وقت میان شاهزاده و احمد بیک بجهت
دستگیر کردن حمزه آقا مواضعه در میان بوده است در این صورت
شاهزاده خیلی سهو و خطا کرده اولاً اینکه حمزه آقا را با اینکه
کمال معرفت بحال او داشت و گردنکشی او را امید است او را شل
فیض الله بیک فرض کرده و گرفتن او را سهل انگاشته و بی مدارک

و احتیاط

و احتیاط طرح زنجیر شبانه داده و از زنجیر بزیارت مامور کرده و آخر نتیجه طمع و رای ناقص او بجز ابطال
بسیار منجر شد چنانکه رای عموم ناس بر این است که غرض شاهزاده از این
گیر شبانه گرفتن حمزه آقا در این بوده است که بلکه او را بطریق آسانی
و پنهانی مغلول داشته و شبانه چیزی از او اخذ کرده و او را رها کرده و این مطلب هم
منتشر نشود اما اگر مردم دهشت از این مرحله نشنید
انچیکه کردن او امروز بیجا و نابموقع است فردا بر خلاف آن کار بموقع و بجا
خواهد شد و آنچیکه در یک مقام نتیج نتایج نافعه باشد در محل دیگر باعث مضرت
و خسارت است و آنچیکه میتوان درباره شخص مخصوص بعمل آورد درباره دیگری
اجرای آن سهو و خطا است خلاصه مرد خردمند و تجربه کاری باید ملاحظه
وقت و محل و شخص کرده بر وفق آن کار بکند باری حمزه آقا چون از در
بیرون رفته بکوچه رسید چند نفر از آدمهای خود در کوچه حاضر دید ولی مشارالیه

مشاهده کرد که در کوچه و اطراف خانه هیچ گونه تعلیمی و قراولی پیدا نیست از وقت از بیرون
آمدن خودش از اینکه شاهزاده را و سایرین را رها کشد نادم شد پس رو بمنزل خود
کرده و آدمهای خود را از سر خود جمع کرده با کرد بدو در شهر کشش و طبل جنگ زدن
تا اینکه صبح طلوع کرد مقدمه شب و هیجان اصلی مرام شاهزاده بهمه اهل شهر واضح گردید
آنگاه شاهزاده بتوسط یکی از علماء عزیز آقا را رها کرده و نعش کسان حمزه آقا را
باو تسلیم کرد حمزه آقا آن نعشها را برداشته بطرف قریه تکی خود مراجعت
میکند در این اثنا از رأی شاهزاده کلاه سیاه پریشانی و تشویش فراهم آمد
چون یقین میدانست که حمزه آقا شیر گرگ از تله جسته بیداران
از هیچ گونه خرابکاری مضایقه ننموده حتی المقدور عشایر و قبایل آن صفحات را
جمع نموده و تحریک لشکرکشی و اغوا بیاغیگری نموده و این مقدمه که در نظر اول بسیار
کوچک و حقیر مینمود در نتیجه بجائی بد رسیده و بزرگی پیدا کرده مفسده های
کلی برپا خواهد کرد لهذا اعجلاً مراتب را بحکومت آذربایجان اظهار داشته

و از اینجا

و از اینجا تجربه دستگیری حمزه آقا و دفع شرارت او استعداد حربی و نظامی طلب میکند
از حکومت آذربایجان محمد حسین خان را با پنج نفر از سواران بختیاری و محمد صادق خان
مقدم اجودان باشی و رحیم خان چلبیانلو را با پنجاه نفر سواره مامور ساوجبلاغ
نمودند و از قرار سابق که بعهده قادر آقا و فیض الله بیک و سایرین صادر شد که
اینها با هم اتفاق کرده لشکر فراهم نموده در باب اطاعت شاهزاده حرکت کنند حمزه آقا را دستگیر
نمایند ولی بالصعوبت جاهای که محل سکنای حمزه آقا و ایل او که قلل شامخه جبال است
این عزیمت و حرکت کمال اشکال داشت

با سواران بهر طور که بود وارد ساوجبلاغ شده ولی سواران چلبیانلو در عرض راه از دزدی و راهزنی
و لخت کردن رهگذرها هیچ گونه کوتاهی نکرده چنانکه جمع کثیری از ساکنان شهرها بخصوصه بیهار بستند
حمزه آقا خود را بمحل سکنای خود کشیده در تدارک اسباب مقاومت
بود و این در حالی داشت دو طایفه پیران که رئیس آنها حمزه آقا
و در سرحد عثمانی سکنی دارد و طایفه زودی که رئیس او سوار آقا برادرزاده

او بود با خود مشفق که بمقام منازعه برآید اما برادر او کاک الله که بعد از مراجعت
حمزه آقا ریاست پاره از طایفه منکور را از دست او بیرون گرفته بود در ابتدای
کار از این اتفاق دوری میکرد بقصد اینکه حمزه آقا از بی قدرتی
در مقابل لشکر ایران ایستاده نتوانسته فرار کند و دوباره ریاست
کل طایفه بدست او بیفتد

حمزه آقا که در ایام محبوسی تجربهای بزرگ حاصل کرده و تلخیهای روزگار
خیلی چشیده بود در این وقت پشتیبان قوی لشتی بجهة خود میخواست
لهذا نظر بطرف شیخ عبیدالله از جهت پس با او باب مخابره
گذاشته از طرف شیخ نیز سخن گذاری به نزد حمزه آقا رفته
بنای سخن گذاری شد

حالا شرحی از شیخ عبیدالله برشته تحریر بکشم شخصی که رشته علایق
گسسته و در سجاده عبادت نشسته لباس فقر بر دوش گرفته و بغیر از

خدارا

از خدارا فراموش کرده و با خدا عهد و سوگند نموده که پیشوای مذهب در دنیا
و خدمتگزار خلق بوده دروازه های بهشت را بروی آنها باز کند در قریه نهری
با نوچه که در سرحد عثمانی واقع است سکنی دارد و این شیخ بعشایر و ایلات
صحرانشین سرحد ایران و عثمانی که معیشت آنها مادام الحیوة از تاخت و تاز و یغما
و فی الحقیقه از هر دین و رسم و راه بیخبر بلکه جز راهزنی و قطع طریق رویه و طریقه
دیگر ندارند رئیس روحانی است و تسلط تام بر ایشان داشته حتی قول
گفت که مالک سر و تن آنهاست چنانکه از این فرقه در ایلات ساوجبلاغ
خیلی دارد و در بعضی دهات هم از طرف خود خلفای متعصب و مقتدر که
بجهة تنازع شخصی خودشان همیشه نزاع و کین و مغایرت مذهبی را مشتعل کرده
و شیخ را رحمة للعالمین خوانده دیگرانیکه بعقاید آنها تبعیت ندارند لعنت
کرده و کافر می خوانند و این مرید ها چه در خاک عثمانی و چه در خاک ایران
بالاتصال بعزم زیارت شیخ از اینکه خود تردد دارند فلازم است در شرح
این مطلب بگیم که قلوب آنها چقدر با اعتقادات واهی و باطل پرورده

روز بروز در آیین و حشکری ثابت قدم بوده و احترام رئیس روحانی خودشان را در چه پایه
دانسته و او را مثل یک شخص مهم و صاحب وحی یقین کرده و او را اولی الامر و واجب
الاطاعه میدانند شیخ عبیدالله چند پارچه ده دارد بعضی در خاک ایران در مرکور و
وبعضی در خاک عثمانی و واردات کلیه خاک دهات عثمانی خاک او از توتون است
در هنگام جنگ روس و عثمانی شیخ عبیدالله چند پارچه مثل کرک روز ابر داشت
سگار و تجبر را وسیع دیده با پسرش شیخ صدیق و بعضی مشایخ دیگر در بایزید جنگ
کرده و فتح نموده طرف اعتنای دولت عثمانی شد بعد از آن تا انتقام شهروان
وعده کردند که پنجاه هزار نفر اکراد بر سر خود جمع کرده و با روسها جنگ کنند دولت
عثمانی انها را جمع بپای تخت طلب کرد ولی هر یکی بحکم گذاری باستنبول فرستادند شیخ هم
رشید بیک نامی را از طرف خود روانه داشت و این رسولان بباب عالی رسیده
و وعدهای زیاده پاره داده و نشانهای افتخار گرفته باز آمدند شیخ عبیدالله وقتیکه در
داین بود قایمقام داین باو گفت که ماندن شما در آن لازم است که در مقام حمله
روس مقابله نماکرده نگذارید که داین را مسخر کنند ولی چون شیخ عبیدالله
از انطرف

از حالت قشون خوب خبردار بود که قشون آن نیست که در وقت جنگ رو بروی دشمن
استاده و بقاعده رزم نماید از هلاکت و فنای خود ترسیده و بحرف قایمقام
گوش نداده بجای خود مراجعت کرد بعد از آن از دولت عثمانی اذن خواست
که رفته با نقشازیه با روسها جنگ نماید ولی بالاخره رخصت نداد شیخ و تبعه او اکراد
قاطع الطریق هیچ وقت نه هواخواه دولت عثمانی بودند و نه اطاعت کامل باو داشتند
چنانکه در جنگ آخر روس و عثمانی دیده شد که طایفه تبعه شیخ در هنگام جنگ اول
بخیال تاخت و تاز دسته دسته با باشی بوزوقها متفق شده رو بجنگ میاوردند
و اسلمی که شکست بلشکر عثمانی روی میداد اول کسیکه اردوی عثمانی را تاراج میکند
انها بودند و اسلحه گرانبهای انها را که تفنگ های مارتینی بود از دست فراریان گرفته و
آورده در سرحد ایران بقیمت نازل میفروختند
در اثنای جنگ در سرحد ایران و عثمانی در طرف باشس قلعه اکراد یکه در تحت ریاست

او بودند بقدر پنجاه پارچه دهٔ ارمنی غارت کردند و شیخ محلات اشکودر را اشغال صحرا
کرد و مقبرهٔ حضرت بارتلمی از رسولان حضرت عیسی است و در سرحد عثمانی واقع
است و زیارتگاه ملت ارمنی است و دولت زیاد و اشیاء نفیسه زیاد دارد
بهدستی پسر علیخان سکاک بغارت برده و بنای او را منهدم ساخت و از این جور
مقبرها را این جلاد نصارا و ارمنیان منسوب ساخته کسی هم بمقام تنبیه نیامد
و بعضی دهات نصارا هم جبراً ضبط کرده کلیساهای آنجا را مسجد ساخت حتی سال
گذشته با نظام عثمانی پسر شیخ در مقام منازعه برآمده و معدودی از آنها مقتول
نمود بعد از اتمام جنگ روس
و عثمانی شیخ عبیدالله غارتها کرده تاراجها آورده دولت جمع نموده نام و
شهرت پیدا کرده بخیالات دور و دراز و خام افتاد
از طرف دیگر سالهای سال از دولت ایران رنجیده خاطر بوده در خیال استقلال بود

بر

و بسبب آنکه شجاع الدوله یوسفخان در مرگور چند پارچه دهٔ او را آتش زد
و چهار پنج نفر هم از ملایان دهات زن و مرد را بقتل رسانیده بود چنانکه
در این باب مدت حالی میان ایشان اسباب گفتگو فراهم بود امسال
هم مزید علت حاکم ارومیه اقبال الدوله بعوض آنکه همیشه آناً فآناً استنباط
حالت حالیهٔ شیخ را کرده بمراعات حزم و احتیاطها پیش از وقت چاره مال کار را
اندیشیده باشد نمیدانم دیگر بجهة منافع خود یا بخیال پنهانی دیگر یا بعدم عاقبت اندیشی
تسلط شیخ را افزونی داده ملاحظهٔ تبعیت عثمانی او را کرده محال اشنو و دشت بیل
و سوما و برادوست و مرگور و بعضی جاهای دیگر که سرحد ترکستان است بطریق تیول
باو واگذار کرد چنانکه لاهیجان هم سپرده حفظ و حراست محمدآقای رئیس باب
با ماشر بود و با خواهش اقبال الدوله در این اواخر از ایالت ساوجبلاغ
مجزا شده و باو واگذار شده بود آن هم در زیر تسلط شیخ دیده میشد اینگونه

اطمینان اقبال الدوله درباره قاطع الطریق بودن او نیز باعث شد شیخ
با غیر مفهوم است و کمال منافات با عاقبت اندیشی و کاردانی دارد که سبب علیحده
در میان بوده باشد و با تفصیلاتیکه بعد از این نوشته میشود اگر درست تامل کنند فهمیده
میشود که این شاه سلاح بدست دشمن داده است و مار در آغوش پرورده است

وقتیکه هوای آتش ملک ستانی و سودای مفرطیات در خاطر
شیخ عبیدالله بدرجه نهایت رسید چون هنوز اسباب آماده و وقت و استعداد
چندان مهیا نبود اگرچه چند دفعه درین خصوص به حمزه آقا نوشته و او را بملاقات
خود طلبیده بود و حمزه آقا بکاغذ او اعتنا نکرده جواب ننوشته بود و این دفعه
از هر دو طرف راه وسیله باز و اتحاد خیال هر دو مقرر بود علاوه بر اینها سالهای پیش رسم
مریدهای شیخ از خاک بکری بعزم زیارت شیخ آمده و از تعدیات حکومت ساوجبلاغ
شکایتها کرده و او را بجا جوابها و دادرسی وادار میکردند چنانچه عبیدالله
خان و ابراهیم خان دو برادر که ساکن اشنو از حکومت پارسال

شاهزاده

شاهزاده احمد میرزا جبر بعد دیده و دل آزرده گشته و باتفاق حاجی
حاجی رحیم خان شوهر خواهر اقبال الدوله با شیخ همواره در مکاتبت بودند
درین حال شیخ کاغذی بتوسط شیخ کمال یکی از خلفای او است نزد حمزه
آقا فرستاده و او را از مافی الضمیر خود آگاهی داده و او را نزد خود دعوت کرده و او را
بت کار قرار داده و از طرف دیگر پسر کوچکتر خود شیخ عبدالقادر را به تعلیمات و دستور
العملهای لازمه بنهایت سرکشی و لات خود با صد و پنجاه نفر مجاهد مرگور و ترگور روانه کرد

حمزه آقا پس از ملاقات با سید کمال نزد شیخ عازم میشود

خبر وحشت اثر یاغی بودن حمزه بنحری و خیالات مفسدانه شیخ در ساوجبلاغ
با تواتر و روایات مختلفه انتشار رسید امیدند کاهی میگفتند حمزه بجانب بتوسط شیخ
متمسک کرده رد او ممکن نیست و گاهی میگفتند شیخ لشکر کشیده بطرف ساوجبلاغ
ساوجبلاغ یورش خواهد آورد روز بروز اخبارات و وضع بدی پیدا میکند و مردمان

و حلفای شیخ در همه جا بملاحظهٔ منفعت های خود خبرهای کذب منتشر می کردند
تا اینکه این خبر یقینی خلق شد که شیخ عبیدالله خبر وحی آسمانی نازل شده
با لشکر بیحد بساوجبلاغ آمده و خاک مکری و هم مذهبان خود را از تعدیات
و تحمیلات چندین ساله ایران رهائی بدهد و این خبر بتوسط کاغذ اقبال الدوله
که در جواب کاغذ امداد جوئی شاهزاده نوشته بود راست و با اشتباه شد این اخبار
خیالات کلیه مردم را پریشان و بخصوص خاطر شاهزاده حاکم مکری را مشوش کرد و آقایان
و بیکزادگان مکری که بعضی از اینها بجهه دستگیر نمودن حمزه آقا حاضر رکاب
شاهزاده بودند و بعضی دیگر با یک قسمت از سواره و تفنگچی و استعداد خودشان در شهر
حاضر شده و در خدمتگذاری شاهزاده ثابت قدم استاده شاهزاده بعوض اینکه اجتماع و
اتفاق آقایان و جمعیت و جان نثاری اینها را غنیمت دانسته چاره بجهه این کار اندیشه
کرده رشتهٔ تدبیری و سر انجامی بدست گیرد با کاغذ با حکومت تبریز بسؤال و جواب
کردن و از اینها استمداد کردن و قوت حربیه خواستن با اینکه یقیناً میدانست
که

که هیچ گونه قوه حربیه در تبریز نمانده است قادر آقا که معتبرترین آقایان
مکری است چنانکه وقایع آتیه دارای جمیع اینها تصدیق می کند
با شاهزاده ظاهراً و باطناً بطریق نفاق با شیخ و حمزه آقا دوست خود راه مکاتبات
باز داشته بلکه آناً فاناً اینها را بشورش فساد و ترغیب نموده و بآمدن ساوجبلاغ
تحریک میکرد و در این اثنا بنا بر طلب حمزه آقا برادرش کاک الله [?]
با لشکر زیادی که نزدیک ششصد نفر و محمد آقا رئیس ایل زودی [?] با سیصد نفر
تفنگچی که اینها عبارت از دو صد هزار تفنگچی و سواره باشند در اشنو بلشکر شیخ
ملحق شدند ولی محمد آقا رئیس ایل ماماش که در این سرحد از همه کس قوی تر و از جهه لشکر
با استعداد درجه و مدتها در میان ایل منکور داد طریق معاندت و مخالفت مسلوک بجه [?]
خواهش حمزه آقا را قبول کرده و جمعیت ایل ایران را بر یاغی گری و شورش
و فساد ترجیح داد در ساوجبلاغ

ساعت بساعت اسباب شورش از دیاد میرفت و اخبار در میان صدق و
کذب گم شده راه اصلی کسی پیدا نکرده از حالت استعداد حربیه و قوه دشمن صریح
نمیتوانست بدهد مردمان عوام و اشخاص باغرض قوت و قدرت شیخ را باغراق تمام
بیان میکردند و میگفتند عدد تفنگهای مارتین او از ده هزار متجاوز است چونکه
کلیه قوه حربیه بسته بوجود تفنگ مارتین از این سبب شماره آنرا در دستگاه
شیخ بیشتر می نمودند حالانکه قوت هر یکی از آقایان را هم متعلق باکثرت تفنگ مارتین
بنظر میآوردند با فزونی لشکر و سپاه از اول و خلاف اکثر مردم شیخ و غرق
دریای فنا تصیب بود شماره لشکر شیخ را باغراق به بیست سی هزار و بعضی اوقات
به پنجاه هزار رسانده و چنین شهرت میدادند که حضرت شیخ عصای مشیت ربانی
در دست بر سر لشکری اهمه مؤید من عند الله است بنا بالهام خداوندی اراده گرفتن
حاکم نکری دارد که قدرت آنکه در پیش او مقاومت کند هر که برخلاف

اوتیغ

هر که برخلاف او تیغ کشد یا تیر خالی کند از جمله کافران حربی محسوب بوده بعذاب
ابدی گرفتار خواهد شد نوشتن همه این سخنان بیهوده بجهة بی فایده است ولی
هر کس را اولی البصیرت باشد می فهمد این گونه اقوال و افسانهای موهومی و حالات
باطله و بی اصل در میان عوام الناس و خصوصا در میان طایفه مثل طایفه کردی
تربیت و از عالم انسانیت دور چه قدر محرک فتنه و فساد بوده و آخر بچه خرابی
منجر میشد مثل اقبال الدوله شخصی با قوت قدرت شاهانه بود در چنین
وقتی از حالات شیخ و قوه حربیه و استعدادات او استحضار کامل بعمل آورده و
در همراهان شاهزاده حاکم نکری و تقویت دل داده او را تشویق مقابله شیخ کند ولی
بعوض اینها سکوت گذرانده نفس بنفس سبب از دیاد توحش شاهزاده میشد
شاهزاده هم اگر اندک کاردانی و کفایت داشت بجهة او هیچ گونه اشکالی نداشت

که بتوسط جاسوسان هوشیار یا بتوسط مردمان قراپاپاغ که در همسایگی شیخ و
دشمنان خونی با حمزه آقا هستند چه گونه مقاصد و خیالات و تدارکات
شیخ را درین مسافت دور روزه راه استنباط نماید و ابداً هیچ با این خیالها نبوده
در اطاق خود نشسته و خود را با حیف فریفته و در میان دریای مالیخولیا غوطه میزدند
مسافر و قاطرچی و قاصد و خرده از صفحات اشنو میرسید گرفته بحضرت شاهزاده
می آوردند از آنها استحضار حالات راجع باردوی شیخ میگرفت قاصد یا خردار یا قاطر
چی در مدت عمر جمعیت پانصد سوار در یکجا ندیده بودند حال اگر هزار نفر یکجا
میدیدند پنج هزار نفر بنظرشان می آمد و اندکی هم بر سرش گذاشته سی هزار نفر نقل می
کردند و این مردمان از آن جمله هستند که صد نفر را و صد عدد ابر و رمی توانند شمرد آن
با نحو ذو عوض چهار و پنج یا چهار ده میگویند زیر مناسب است که قصه کوچکی که در اینجا
بخاطر آمد بنویسیم هنگامیکه لشکر روس را میپرسد کرجی در جواب میگوید
اگرچه می

ر چه می پرسی ستاره های آسمان را میتوان شمرد و اعداد لشکر روس نمیتوان شمرد اگر
میپرسد جواب میدهد که موهای دم اسب حساب دارد و لشکر روس حساب ندارد
در جواب سؤال سیم کرجی میگوید ریگ بیابان حساب دارد و سپاه روس شمار
نماید حکمران کج خلق شده میپرسد بگو ببینم لشکر روس چه قدر است کرجی پس از
اندک تأمل جواب میدهد از هشت هم زیاد است مخبرین ما هم این
حالت را دارند میسیونرهای امریکایی راه در اورومیه سکنی دادند ایلچیهای او
روپ انگاشته و بعضی از حیف هم بسته به جلو اخبار می دادند
چنانچه گفتیم باز هم بگوئیم شاهزاده به سیاست اجماع و اتفاق قاپایاز غنیمت دانسته
و از آنها کاغذ اطاعت و التزام چنانچه رسم ایرانست مهر کرده بگیرد و تمامی سوار و پیاده
ایشان را بشهر جمع کرده و سنجان با قاعده و شور و حالت این جماعت شیخ و شور هنگام
آن کردار ایشان اینجا آورد و آخر خرابی و مسئولیت آقایان را در این باب با نهانفهمانند

و از این قبیل وسایل و چاره جوییها چنانچه استعداد و قوه لشکری هم در تصرف
اولیای همچنین موقع شهر قابل استحکام و جمع ذخیره و آذوقه بود با سنگرهای
محکم استحکام داده و بقدر مقدور تدارک جمع بکنند و همچنین تهیه های دیگر بکار
سهولت داشت و هیچ لزومی ندارد که سرکرده بزرگی و بسیار دانشمندی
باشد در رسانیدن انجام اینها اندک بصیرت دیده باشد با تجربه تصدیق این سخنان قوه
و استعداد خاک بکر را به تفصیل ذیل بیان میکنیم و این قوه بفاصله چهار روز جمع میشدند
استعداد قادر آقا صاحب قشون زندان بسیار است هزار نفر سواره و تفنگچی
فیض الله بیک پسر او هم پدر پانزده پسر است هزار و دویست نفر سواره و تفنگچی
محمد آقا مامش هفتصد نفر کلابی آقا چهارصد نفر عثمان آقا و خضر آقای کورک
هزار نفر خان باباخان ششصد نفر باقی بیک زادگان و آقایان هم
دو سه هزار همه کلیه هشت هزار چهارصد نفر سواره و تفنگچی میرسید علاوه بر
اینها

بر اینها سوار بختیاری و چاردولی و قراپاپاغ و چلبیان نوجوم در خدمت شاهزاده
حاضر بجهه این همه اردوی شد مرکب از هشت هزار نفر سواره و تفنگچی در مقابل آن
اردوی شیخ و حمزه بسیار کم و بی قدرت و در حین مقابله مغلوب میشدند و حال
آنکه حمزه و شیخ عدت لشکر شاهزاده از دیگران هم بهتر میدانستند در خیال
با دو هزار و چهارصد نفر در اشنو نشسته منتظر وقایع و مشغول حیله بازی بودند که
بلکه با اجبار و ارعاب شاهزاده را ترسانده از ساوجبلاغ وارد شوند و بدون
زحمت و مانع قصبه را بحیطه ضبط بیاورند در این صورت اگر شاهزاده در مقاومت تنها
ایستادگی کرده بود نه اینها را قدرت پیش آمدن بود نه اینقدر اسباب مفسده برپا میشد
و اشاهزاده مثل شخص زمین گیر با همه قوه که در زیر اطاعت داشت پی انگاشته و انتظاری
در نتیجه رسیدن کومک از تبریز داشت بنومیدی تبدیل شده حیاتش همه بخلاصی جان خود
مصروف شد در این هنگام تجار ایران و خارجه که در ساوجبلاغ بودند

بودند دیدند که این فتنه روز بروز زور پیدا کرده منجر بقتل نفوس خواهد شد
ناچار به شتاب راه فرار پیش گرفته شد   ما در این سفر هم
با اکثر آقایان مراوده و ملاقات کرده از حقیقت در مبالغه قوه و استعداد شیخ گفته
شده و همه را مایل به اطاعت او میکرد به این اساس تکذیب میکردیم و بطلان خیالات موهوم
شیخ را بدلایل اثبات کرده و فرق در میان پوست تخت کلاه نمد درویشی و زر
سلطنت و تاج خسروی را با ایشان شرح کرده میگفتیم از برای سلطنت اثاثه دیگر لازم است
همین با اجتماع چند نفر بی سروپا و دله دزد نمیتوان بیرق پادشاهی افراخت و اگر هم
شیخ دو یا سه ولایت را مسخر کند هنوز از او تا سلطنت صد هزار پایه باقیست که بکجا
نتواند طی کند اکثر آقایان بخصوص فیض الله بیک در جواب میگفتند که ما در میان شمشیر بران
و آتش سوزان گیر کرده‌ایم اولا اینکه در میان ما اختلاف افتاده است و ثانیا قرب یک ماه است
که ما بر کردان نا امید مانده‌ایم نه از طرف حکومت آذربایجان مددی بما میرسد و نه هم

و نه هم شاهزاده را اراده است که بما کمک کند جلو دشمن را بگیریم و نه هم اذن
مراجعت بخانه‌های خودمان میدهد صورت کار بدین حالت بود که محمد آقای مامش
و سوک خان رئیس قراپاپاغ وارد ساوجبلاغ شده و با شاهزاده ملاقات کردند وقت
است که بر سر دشمن رفته جلو پیشرفت او را بگیریم در این روز شاهزاده همه علما و ریش
سفیدان قصبه را جمع کرد که در خصوص جلوگیری خصم مشورت کنند محمد آقا گفت
که سالهای دراز است خدمتگذار دولت ایران هستیم و هرگونه التفات و مرحمت
درباره ما کرده شده فرض ما است با پای خود مقابل دشمن رفته همچنین سوک خان
قراپاپاغ به همین طور شرح مطلب گفت ما آمده‌ایم بتفهیم را با آقایان
و بیگزادگان شهر با ما اتفاق خواهند کرد یا اینکه سواره و تفنگچی همراه ما خواهند کرد
و لو اینکه ایشان با ما اتفاق نکنند یا کومک ندهند ما باز با عزم جزم حاضریم
که راه ایل منگور و زود آن و پیران را گرفته نگذاریم که با لشکر شیخ ملحق شوند

افغانیان و پیرزادگان گفته شد که ما هم نیز خدمتگذار و مطیع دولت ایرانیم علما
هم گفته شد ما نیز دعاگو و خیرخواه این دولتیم و راضی بآمدن شیخ نیستیم ولی آقایان
و پیرزادگان در دادن کومک تردد داشتند بر ایشان در اینجا قرار میگرفت از طرف
شاهزاده هم با اینها هیچگونه اصرار و سختگیری دیده نشد قادر آقا گفت اگر
من کومک بایدید هم باید خودم هم باتفاق بروم و از هر طرف حرف لاطایلی میان
آمد خان بابا جان در آخر گفت ما از اهالی شهر اطمینان نداریم بجهة اینکه اکثر
اهالی شهر مریدان شیخ هستند و با ما خیانت خواهند کرد بنابراین نمیتوانیم که لشکریان خود را
در خانهای اهالی شهر قرار بدهیم یکی از حاجیان بر خلاف او گفت که ما رعیت ها را
قوه هیچ کار نیست و جنگ و محاربه کار لشکریان است که در دست آقایان است
نه با ما شهرنشین و کسبه قادر آقای مزور در این حال گفت اهالی شهر ما ها
خیانت خواهند کرد و دیده میشود فیض الله اینک مال برقان جکست

بالآ

بالآخر کومک دادن را بدفع الوقت انداختند محمد آقا و پوک خان پنبه
در دهان شاهزاده دیده و عدم اتفاق آقایان را فهمیده دو تا از طرف دشمن عزیمت
کردند در این خصوص هم خلعتی از اینها بشاهزاده با اینها داده شد پس از آنکه اینها بسلدوز
رسیدند معلوم کردند لشکر منکور و پیران ورودی گذشته و شیخ ملحق
شده اند دو روز هم در مقابل دشمن ایستادگی کرده منتظر بودند که از عقب ایشان
کومک از قصبه برسد از طرف شیخ زاده تعارفها و هدیها به محمد آقا
روانه داشته و او را باتفاق خود دعوت میکند ولی محمد آقا تعارفهای او را
رد کرده دعوت او را قبول نمیکند اما در آخر چون مشاهده کرد که از هیچ طرف
به او کومک نمیرسد و از طرف دیگر ملاحظه کرد که استعداد او در جنب قوه و قدرت
شیخ کالعدم است و از جانب دیگر ایل قراپاپاغ راه در معبر لشکر شیخ داده

واقع بود در محل خطر و هلاکت دیدند ناچار اطاعت شیخ زاده را پذیرفتار شد

چون خبر تسلیم شدن محمد آقا و پیوکخان بساوجبلاغ

رسید گفته شد که کار ما تمام شد و بعضی از بیکزادکان بخصوص احمد بیک

وکیل الرعایا در این حین شاهزاده را ترغیب بفرار میکردند و هم حسین

آجودانباشی محمد صادقخان در خیالات با قادر آقا اتفاق داشتند از دو طرف

شاهزاده را بفرار مجبور میکردند که جان خود برداشته و از هلاکت نجات یابد شاهزاده

از اهالی شهر یاس پیدا کرده مهیای حرکت شد عزم فرار شاهزاده در شهر شیوع

پیدا کرده و بدین جهة آشوب کلی در شهر پیدا شد کوچه ها و معبرها پر از جمعیت همه تفنگ

در دست گردش میکردند و زمان زبان اختلال و بینظمی بزرگتر میشد

در اینجا شاهزاده بمشایعت آقایان و اتفاق سواران چلبیانلو

و مقدم

و مقدم و چاردولو و بختیاری در شب سیم شوال از شهر حرکت کرد

و در حین حرکت شاهزاده سلیمانخان چاردولو از خارج بقصبه رسید و بشاهزاده

پیغام داده من از استعداد لشکر دشمن اطلاع دارم علیقونیم و در تعاقب لشکر نهاده تا که

کرده بهاراد فع نمائیم حرکت شما بیموقع است ولیکن شاهزاده از بسکه متوحش و پریشان

خاطر بود و آقایان هم از هر طرف از روی رفتن او را میکردند که بلکه بدین وسیله

از جنگ کردن با شیخ زاده اجتناب داشته باشند این عرض سلیمانخان سلیمان خان

موقع قبول نیافت و شاهزاده عزیمت میان دو آب که اکثری از آقایان و بیکزاده

کان هم در رکاب او بودند ما در اینوقت چون وقف نمودیم

ورود لشکر شیخ زاده در حین دخول قصبه چه نوع رفتار خواهند که بطریق احتیاط باتفاق

اقارش از شهر خارج شده و با خوف جان سبحانه کلانی آقا

پناه بردیم در اثنای راه میدیدیم تفنگچیان آقایان دسته بدسته از شهر مراجعت
کرده بجاهای خود می روند کلالی آقا در ابتدای این شورش در خانهٔ خود خاموش
و بستری بود و هیچ گونه مداخله در این اتفاقات نداشت پس از آنکه آقایان و بیگزادگان
شاهزاده را صحیح و سالم میان دو آب رسانیدند و بخانهٔ خود مراجعت کردند
شیخ عبدالقادر و حمزه آقا در بجای مرام خود را ناکام دیده شاهزاده
را واداده هیچ گونه مانعی در راه ندیده بعد از دو روز از حرکت شاهزاده در بیست
چهارم شوال بقصبه وارد شدند اول حمزه آقا دویست نفر سوار بجهة
اطلاع از حالات شهر بفرستاد اول وارد شهر شد اما اهالی شهر بعادت قلبی ایشان
اصرار ابا این اتفاق بشارت میداد با پیرقهای افراشته و طبل و سرنا همه استقبال
حمزه آقا کرده و از گذشته سرا زیر پا انداخته به پیش واز شیخ زاده فرستاده
شتافتند

شتافتند حمزه آقا را چشم بعلمای افتد حاجی سید بایزید را مخاطب
ساخته میگوید فرمشاق این چه کوتاهی است میبایست که شما نه اینکه سواره بلکه پیاده
و سرپا باستقبال شیخ زاده بروید خلاصه شیخ زاده با این هیاهو با لشکر با پاوسه خود
و لشکر زرزا و ماماش و منگور و زودی و پیران سواره و تفنگچی زیاد تفنگ بیک
به چهار هزار لجو وارد شهر شد در سر رودخانه در کنار شهر محل اردوی خود قرار داد
در این وقت آنچه در پرده بود آشکار شد اغراقات قشون و تفنگ مارتینی و معلوم
گشت اولا لشکر مخصوص شیخ نکیست سوا
و قلیلی از تفنگچیان رعایای مرگور و ترگور از دهات ملکی خود همه با سرپا لغت و برهنه
و قدری هم اهل رزای اشنو لهو که تیول شیخ است باقی دیگر ایلات و اهالی
ساوجبلاغ بود که با او اتفاق ورزیده آمده بودند و همهٔ این لشکر

و همه این لشکر سیصد یا چهار صد تفنگ مارتینی همین داشتند معلوم شد

و شیخ زاده به بال دیگران میپرید

از قراریکه

گفته شد سراپرده شیخ زاده عبارت از یکچادر سربازی هیچ گونه تجمل نداشت

و محمد آقای ماماش داده بود و اثاثه سلطنت او دو تا نمد پاره و چهار تا طبل باز بود

و چند نفر نوکرات لوت و وحشی صورت ناتراشیده هم میرقصند و میآمدند

چوبوق و قهوه میاوردند بازبه او و عبارت از چند پارچه ژنده و کهنه بود

حمایل یا بوهای پالان بود شیخ زاده خوب هیئت درست بیست سه سال

کلفت و بسیار مغرور و خودستا و کم خرد بلکه مخبط چنانچه حرکات مستقبله او افاده

این مطلب را میکند بزرگان و رؤسای این لشکر سپهسالار و پیشکار کل حمزه

آقا بود و سرکردگان و جزوان محمد آقای ماماش ممند آقای پیران

و لوران

و سوار آقا رئیس ایل زودی و عبدالله خان و ابراهیم خان زرزایی

بودند فی الحقیقه ریکل لشکر حمزه آقا بود و شیخ زاده بازیچه دست او بود

بعضی از آقایان هم در اینوقت بعزم عیادت کلالی آقا

میآمدند وقتیکه از قلت استعداد و قوت کمی شیخ استحضار پیدا میکردند اظهار

تأسف و ندامت مینمودند و چرا متحد مانع دخول او نشدند کلالی آقا با همه

همه ملامت میکرد که بدون ملاحظه آخر کار و عاقبت اندیشی کار را باینجا رسانیدند

و حمزه پهلوان را این قوت و قدرت دادند کلالی آقا اینوقت با همه شدت

مرض شروع کرد که آقایان را با هم متحد کرده بر خلاف حمزه آقا بود اوار کنند

در خصوص کاغذی به خان باباجان نوشته پیش خود طلبید و لی

ولی خان باباخان در جواب نوشت که آمدن من ممکن نیست وقت هم
دیر است بعد آنکه کاغذی از شیخ زاده رسیده است که هر طور باشد و داخل
باید در شهر حاضر باشی و آنچه در باب تحاد نوشته بودید ملاحظه کردید هم آن روز
هم کاغذ دیگر شیخ عبیدالله بتوسط پسر خود کلابی آقا نوشته بود رسید مضمون
پس از احوال پرسی این بود شما ریش سفید و سخن فهم ده بگر(?) هستید من محبت
درباره شما دارم در چنین وقتی ملاقات شما با من کمال اهمیت دارد که درباره بعضی
اصلاحات امور راجع مسلمانان است با شما گفتگو بشود کلابی آقا کاغذ را پاره کرد
گفت این چه بچه بازیست که بسر ما میآرند و جواب ننوشت

درین باب خان باباجان به شهر میرسد حکومت شهر را باو داده و بالکیو(?)
بیاده تره که کفن بهای او بود او را مخلع می کند بعضی میارند
بعضی

بعضی از آقایان هم بخدمت شیخ زاده حاضر شده بودند بعضی دیگر هم تعلیقه ها
نوشته به شهر طلبیدند بعد از ورود شیخ زاده ایلات مکور و سپران اکثر
اوقات در بیابان ها وحشیانه گذرانده بهر رهگذار پراکنده شده رهزنی و الحاق کرده
و دست تطاول بدهات نزدیک و دور شهر دراز کرده و بقدر امکان در شهر دزدی
کرده اغتشاش کلی در هر سو آشکار میکنند نه کسی را قدرت آن میماند که از یک محله بمحله دیگر
برود و نه در شهر کسی صاحب اسباب و مال و جان می شود شورش شهر بدرجه نهایت رسید قحط
و غلا در شهر پیدا شد خلق دکان و بازار بسته و در خانهای خود نشسته اول اهل شهر را امید آن
شیخ زاده را نعمت عظمی میدانستند و در ورود او را مایه ترقی اسلام فهمیده بودند خسارات
و مضرت حالات خود را برای العین مشاهده کرده نه حاکمی در شهر هست و نه حکمی و نه عدلی
نه میزانی هر که هرچه میکند غیر مسئول است نه بزرگی دارند

به سرکرده بعضی از سواران هم به تحریک آقایان خود رفته بعضی از دهات را که سالهای پیش آورد
دشمنی داشتند و با فرصت منتظر بودند اکنون این اتفاق را فرصت دانسته و بوسیله آن
رفته تاخت و تاز می‌کنند و چنین بنظر می‌آید که این حرکت آنها اگر در خاک دیگری سبب ایکون
خراب بوده از خاک دیگری بیرون در زمین دشمن چه خواهند کرد اگر انصاف بدهیم
در این کار حق داشته‌اند زیرا که این اردوی شیخ زاده که از خانه خود بیرون آمده‌اند
نه دیناری سیم و نه دانه حبه آذوقه همراه نداشتند البته نباید که هوا بلع کنند بلکه باید
مال اشخاصیکه دارند قسمت کنند عالم عالم کمونیست مال مال الله است همه را بطمع غارت
دوانده‌اند در خیال نفع و ضرر کسی نیستند یا مال همسایه یا مال هم‌ملت یا مال دشمن همه در
در نظر آنها یکیست اینها نه دارند نه انصاف در آنوقت در تعلیقه شیخ زاده
به آقایان میرسد از عقب این حرکات ناشایست و ظالمانه و رفتارهای [illegible]

اردوی او

اردوی او پیاپی میرسید ولی چه فایده وقت از وقت گذشته و فریب بیهوده خورده
و دشمن را وارد ملک کرده و کلید شهر را بدست او داده بودند پس ناچار بعضی پسر خود بعضی خود
شخصاً با قدری به لشکر شیخ زاده ملحق شدند و منتظر عاقبت کار میشدند قادر آقا
هم دست حمزه آقا بود بدون اینکه پیش حمزه آقا پایدار و رستاخیز کرده و شاهد
سلک حرکت شیخ زاده و حمزه آقا بود موافق او رفتار بکند ضبطیان
لشکر قاطع الطریق نه در قوه شیخ زاده بود و نه در قدرت حمزه آقا از هر
طرف شکایت بر شکایت بخیمه شیخ زاده میرسید پنج شش روز شیخ زاده
بدین حالت در کنار ساوجبلاغ اوتراق کرده چنین معلوم شد که اول خیال او
تسخیر افشار و خاک سقز بود و اقتضا کار را صورت دیگر داد چند پارچه
دهات سیلکی کرده در آن طرف میان دو آب در دهات

مراغه مسکنی داشتند عریضهٔ بشهزاده نوشتند که اگر مددی بزودی از
طایفهٔ اکراد بما برسند عجم هائی که در دور ما هستند ریشهٔ ما را می‌کنند از وقوف این خبر
شیخ زاده حکم میکند سواران بطرف مرحمت آباد یورش برند
اول خالوی شیخ زاده میری پک برده سوری با دویست نفر بعزم
پیش جنگ نزدیک مرحمت آباد میرسد سلیم خان چاردولو و محمد حسین خان
بچشیاکی و سوارهٔ مقدم و علیخان حاکم مراغه با سوارهٔ خود در میان دو
آب بودند از این کیفیت ناگهانی خبردار شده و راه بر دشمن میگیرند و
سلیم خان و محمد حسین خان خودشان را بدشمن زده چند نفر را
مقتول نموده و خالوی شیخ زاده را هم سر میبرند در این اثنا تماشا می‌کنند
دودهای لشکر از طرف ساوجبلاغ پدیدار شد می‌پیچند به این
[illegible]

با این جرأت سواره با آن لشکر خونخوار جنگ کردن در حیز قدرت نهایت
ناچار رو به عقب کرده فرار می‌کنند در این حال در قلعهٔ میان دو آب
چند نفر سرباز و توپچی و یک عراده توپ با گلوله و باروت در کمی بوده حال
از این طرف چند تیر توپ خالی می‌کنند و اکراد از پیش میرود و لشکر چهار اطراف
میان دو آب را میگیرند در این وقت نظر شیخ زاده به نعش پارهٔ
پارهٔ خالوی خود افتاد حکم قتل میان دو آب میدهد اما اهالی آنجا هم از
کرد و ترک جمع شده در سر کوچه‌ها جلو دشمن میگیرند نزدیک به یک ساعت
ایستادگی کرده میگذارند که دشمن داخل شهر شود و در این حین جلیل آقا
برادر باباخان نایب قدیم طوایف سرکاری را تا آنجا میان اهالی
دو آب متفق و در مقام دفع دشمن بپا زار

بازار میان دواب را چاپیده و آتش میزند پس از آن با دشمن
متحد شده و با میان دو اپان بنای جنگ میگذارند املا از قلت
گلوله و باروت اندک اندک ضعف پیدا کرده و عده و هم دمبدم زور
آورده وارد شهر میشوند و این واقعه در بیست هفتم شوال شد سه ساعت از
شب جمعه گذشته اتفاق افتاد اکراد بار رسم و انصاف خنجر بدست نیزه
بهشت شمشیر بکف رو بمحلات کرده بدون استثنا هر کس پیش میآید زن
و بچه و مرد و پیر و جوان عالم و عامی و فقیه و سید در هر جا و هر محل خانه باغ
تکیه و مسجد پاره پاره کرده از هر طرف سیلاب خون جاری کردند
شیخ زاده و حمزه آقا در کوچه اسب تازی ان
و لشکر را بر تحریص و ترغیب بخونریزی می کنند و را از قرار یکه
شنیده

شنیده شد محمد آقای ماماش با سواران خود سر راه بزرگ تبریز
را گرفته و نیزه خود را بر دیوار نهاده و سواران خود را از کشتن مردم منع
نموده و خلق را فرار میداده است این قتل و خونریزیش تا صبح امتداد میاید و
اکثر مردم تاریکی شب را غنیمت دانسته هر یک بطرفی فرار میکنند همانکه
ظلمت تاریکی بر آنها فرو گرفته و بر آنها پرده کشیده از تیغ مخالفین محافظت
کرده لیکن بعد روشنائی روز غارتی کرده دوباره بازار الضرب خون آشام خود را گرم
کرده هنگام صبح ابتدای غارت لک سواران منکور
ماماش و پیران دهبارت تام در تاخت و تاراج داشتند خیزهای سبک
وزن و گران بها با چندین نفر اسیر از زن و دختر و گلههای دواب و گوسفند
برداشته رو بکوهستان به اماکن آشنا لکه داشتند

چون خبر قتل و غارت

میان دوآب به دهات مکری رسید از هر طرف دسته دسته بعزم
تاراج آنجامیان بستند چنانکه از هر جور اسباب و ذخیره خانه و دواب
و بخصوص غله بیحساب پر و بکر ابغارتش بستند تا مدت ده روز از غارت
دست کوتاه نکردند پس تمام شهر را آتش زده یک مشت خاکستر کردند از قراریکه
تحقیق کردم هشتصد نفر مسلمان و بیست نفر ارمنی و دو پنجاه نفر یهودی عرصه تیغ
خون افشان اکراد شده بودند و جسد مقتولان همه در کوچها و گذرگاهها افتاده
و تعفن کرده در آخر طعمه سگان شدند بعد از این لشکر شیخ زاده
دسته دسته رو بطرف دهات مراغه کرده دست تطاول و تاخت و تاز دراز
میکنند ملک کندی که در الطرف میان دوآب واقع و ده بسیار
معتبریست

معتبریست عرض نهب و اسر و قتل کرده اهالیش فرار میدهند مینا آقا
پسر قادر آقا و عزیز فتاح که هر دو از اشرار و دزدان و راهزنان بوده
شهر مکری هستند و هنوز شیخ زاده به لباو و چلبلاغ نرسیده مشغول تاخت
و تاراج دهات چه در خاک مکری چه در اطراف میان دوآب شده بودند این دفعه
وسعت پیدا کرده خود را بجاهای دور و دراز دست زده غارتهای بزرگ بار شترها
میآوردند از طرف دیگر در این وقت از هر سو
اسباب شورش و اختلال مهیا بود و اراذل و الواط ایران این فرصت را غنیمت
دانسته و خود را بلباس کرد ملبس داشته در هر جانبی به تاخت و تاز اشتغال
داشتند از آنجمله رضا قلی میرزا پسر ملک قاسم میرزا در چنین
این شورش دهات میرزا عبدالله سر رشته دار

تا شه و آتش زده و بعضی دهات دیگر را هم خراب کرده داخر در دست اجودان
باشی گرفتار گردید   از طرف دیگر چون این خبر وحشت اثر
در حول و حوش دهات مراغه و میان دوآب و سایر دهات الصفحات اشتهار
پیدا کرده و اهالی هر ده حفظ جان خود کرده و عیالش را بر جهة خبر مقدم دانسته خانه و اوضاع
خود را بخصم واگذاشته فراری میشدند   بعد از دو روز به شیخ زاده و حمزه
آقا خبر میرسد که اقبال الدوله با چند فوج سرباز و چند عراده توپ بسلدوز
رسیده و میخواهد بساوجبلاغ وارد بشود از این خبر با کمال استعجال به
ساوجبلاغ مراجعت کرده و ان یک عراده توپ را که از میان دو
آب آورده بودند بجهة عاجز بودن از استعمال او در سر راه باطل و عاطل کرده می
اندازند آنگاه برای تحقیق خبر اقبال الدوله محمد آقای ماماش را بسلدوز

روانه

روانه می کنند و رفته صدق و کذب این خبر را درست رسیده نماید همچنین
محمد آقا مامور بود در هنگام مراجعت از تحقیق این خبر بقلعه لاهیجان رفته شیخ زاده
در اول ضبط کرده و چند عراده توپ در آنجا بود گرفته و یکدسته سرباز به سلدوز
بجا را اسیر برده بود رفته القلعه را خراب کرده دوباره بار دو ملحق شده پس محمد آقا
عزیمت این ماموریت کرده و اکثر مردم میاندوآب شده او را از روی رضا و اخشیا با
شیخ اتفاق نکرده بلکه کار رسیت جبر او می کشند هر گاه اقبال الدوله بسلدوز
آمده باشد با او اتفاق کرده باز بسوی شیخ زاده باز نخواهد گشت اما افسوس
خبر آمدن اقبال الدوله دروغ شد و با این همه این خبر خالی از فایده نبود بجهة اینکه
اگر او را متوحش کرده یورش ساوجبلاغ را تاخیر انداخت تا انکه فوج از تبریز رسید

محمد آقا هم چند روز اینجا و آنجا وقت را گذرانده و بلکه از طرف ارومیه شکری
عازم شود و خود را باینها ملحق کند ولی در آخر از همه جهة مایوس شده ناچار دوباره باردوی
شیخ زاده ملحق شد بعد از واقعه قتل میان دوآب که در او طاشیش ملک کلا
بودیم با آقایان آینده و رونده صحبتی داشتیم و از هر کاغذی که از هر طرف میآمد چه از
طرف علما چه از طرف آقایان اطلاع پیدا میکردیم چنین پس معلوم میشد که اکثری از آقایان
و بیگزادگان حرکات پشیمانی را داشتیم از اینکه شیخ زاده را با چپلاغ
وارد کرده‌اند میگفتند این چه اوضاع است این قتل و غارت و نهب و اسیر
بچه آئین است چون وعده‌های شیخ زاده که شیوع یافته بود در عرض اصلاح او
اصلاح امورات اسلامیت است مردم را از تعدیات دولت ایران خلاصی دهد
و تهیا و آسایش بجهة آنها حاصل کند از حرکت و رفتارهای لشکریکه در تحت
تسلط

تسلط شیخ زاده و حمزه آقا عمل میکرد اصلا دیده نمیشد بلکه در ایران خلاف
و عکس آن وعده‌ها نتیجه میداد هم خاک بکری و هم خاک عجم از دست تطاول
و تاخت و تاز آنها خراب و برباد شدند هر قدر خیال میکردند این رفتارها از بهر چه غرض
و از برای چه نیت است معلوم نمیشد نه طریق تسلیم گیری در این رفتار دیده میشد و نه
رسم اعانت و مظاهرت بلکه یکنوع قاطع الطریقی و رهزنی بنظر می‌آید بعضی از آقایان
بخاطر جمعی میدانستند که این نوع حرکات ناشایسته آخر بجای بد منجر خواهد شد این
یک جا اتکا و با نظم و اطاعت لشکر نیست بعد از آنکه دنیا را از فتنه و فساد
پر کردند در برابر قوه ایران محو و نابود خواهند شد و اشقیائیکه بسبب اشتعال
این نائره فتنه الخیر شده‌اند در سر آنها شیخ زاده و حمزه آقا و
خویش و اقوام او هستند و همه ایلات و عشایر چادرنشین و کوه گردند

گرچه در قلل جبال مرتفع پناه برده با نهب و تاراج و سفناق خواهند کرد

در حالتیکه کار بجائی کشیده باید بعواقب اینها را که بخاک عثمانی تجاوز کرده‌اند را

خلاص خواهند نمود شیخ زاده هم باید نفرات آدمهای پیرو پای خویش را

متوجه یا بجزی پهلوی پدر خود کشید آنوقت آقایان و بیگزادگان

از املاک خود تنها مایه معیشت و زندگانی است دوری نتوانستند پایمال اقشام سپاه

ایران خواهند شد از روز نصیحت آمیز این بالاها بسر اینها خواهد آمد به عین الیقین آشکار را

میدیدند و با کمال یأس میدانستند هر قسم بکجا جنگ خواهد سوخت چندین نفر که

همیشه هواخواه دولت ایران بوده و از شیخ زاده احتراز داشتند

و در حالت بیطرفی نشسته بودند اینها هم از سخاوت دولت غضب ایران نجات

نخواهند داشت چونکه می کشند در دولت ایران نه تحقیق کاریست

ونه حکم

ونه حکم بعدالت ونه قانون کلیه گناهکار و بیگناه هر دو یک حکم دارند تهمت

کفایت گناهکاریست قادر آقای مغرور که در بستن کار میتوانست

با قوه بزرگ و تدابیر خود دفع این آشوب کند از دیدن این حرکات وحشیانه

که باقی الضمیر او را بر هم زده و او را از غایت او دور میاند خشن هیچ نزد شیخ زاده

و حمزه آقا نرفت و بکاغذهای دعوت اینها نیز جواب ننوشت و در مقابل تهدیدات

اینها خود را پس کشیده و چه کس منتظر بوده که بجای عتاب او سبب این خواهد شد که لشکر

شیخ زاده ده او را تاخت و تاراج کرده آتش زنند و با حمزه آقا

که باطناً با او اتحاد داشت و همواره میانه اینها راه مکاتبت باز بوده تابع شده

نخواست گذاشت او دست درازی بشود و در عوض او پسر یاغی او را نیز لشکر

رئیس لشکر او و عبارت از هشتصد نفر سواره و تفنگچی بوده و باردو ملحق شد
و از سان گذرانده و در حالتی همه مردم چنین یقین شده بود آقا که هر دو طرف را در
دست داشته ملاحظهٔ آخر کار میکند باری چون ریاست لشکر و تسلط ده ظاهر
در دست آقا در آقا نماند با صد نفر نوکر سواره و پیاده و ده جوانمرد دهکده یک خاک
افشار است رفته توقف در وقت لزوم بلشکر ایران ملحق شد
آمدیم بر سر کلابی آقا که ریش سفید ده بکر بالیست
آدمیست توبه کار و پارسا و صوفی و در هر کار ضد حمزه آقاست
و او را همیشه حمزه کور و حمزهٔ پهلوان و شیطان میخوانند شیخ هم چنین
بنظرش مخبط میآمد زیرا که بکودک ساده لوحی را بدست آدم مثل حمزه
آقا داده بایست وضع حال و مقاصد او را از اول بشناسد که
شیخ زاده

شیخ زاده میکند بچه باز نیست شیخ زاده و حمزه آقا
می کشید کافر بیدین هستند چه طور میشود مسلمانی کتاب دارد نماز میخواند مال او را
حلال دانست و فتوای غزا با او داد و ملا عبدالله هم که در قریهٔ او ساکن و در همه
کاری در قواعد شرعی مسلم است همچنین مثل او بر خلاف غزائیان حکم میکرد
در این موقع گاه بگاه پیغام رفقای او در اردوی شیخ زاده بودند
کاغذ نیجه کلابی آقا میآمد این کشکور را موقوف داشته ملاحظهٔ اقتضای
وقت کرده لشکر باردو نفرستد بلکه خودش هم بیاید چون هر روز
شیخ زاده و حمزه در عقب او حرفهای تهدید آمیز زده و ماندن او را
یکنوع تقصیر و بی اعتنائی حمل میکند کلابی آقا که مزاجش رو باستقامت
داشت ولی بهانها آورده و از رفتن اجتناب مینمود و میکشید

اشهای کار آمده و دولت مرا چاپید و مرا خواهند کشت این بهتر از آنست

رمن رفته جماعت اشرار را بخنم برادرش ابراهیم آقا و اقاربش در دوستی او

بود در همیشه با او و با تمامی ایل و خاندان او در میان ترس و بیم بودند که با حاجی او آخر

سبب شده و دولت او بتاراج لشکر شیخ زاده خواهد داد و بعد از اصرار و ابرام

زیاد خلق ناچار شده برادرزاده خود را با یکی از برادران و معدودی از تفنگچیان به

اردوی شیخ زاده روانه کرده خودش هم در این اثنا بنای موضعه گذاشته

و با اقوام و خویشان خود بخصوص به محمد آقای ماماش کاغذ نوشته بهار آ

باتحاد و برخلاف شیخ زاده و حمزه آقا دلالت میکرد فقیه

مصطفی نام را هم فرستاده سلیم خان چاردولو را ازین مقدمه آگاهی

بد بد خیال کلیش [illegible] باتحاد با حمزه آقا برادر کل لشکر را در میان

اردو

اردو کشته و اهالی اورا مع این همه شرارت آشوب به قتل رسانند

و شیخ زاده هم لابد اقرار کرده دنیا را آسوده خواهند گذاشت و

کلاب قاضی آدم سهل انگار و در خیر و شر کار و اگر او [illegible] مشغول [illegible] است

چنین به نظرش آمد در اجرای اینگونه مقاصد و نیات او را سرزنش چه اینکار

خطرهای بزرگ جسارت و کاردانی و دانش و تدبیر مدرک لازمست

چندی پس از این شیخ عبیدالله خواستگاری صبیه سردار

مرحوم را جهت پسر خود شیخ عبدالقادر کرده بود جواب شنیده بود وکالت

دختران سردار با حضرت ولیعهد است این دفعه شیخ عبدالقادر بعد از

واقعه میان دو آب که در ساوجبلاغ بود فرصت غنیمت دانسته و در

جستجوی جواهر و اسباب گرانبها بود که در موقعش کار خود را بانجام رساند

در بیان هنگام اردوی

شیخ زاده پس از واقعه میان دو آب در ظاهر ساوجبلاغ
اورتاق دهشت و لشکریان غارتهای خود را بجاهای خود برده و مراجعت کردند
و تعلیقه جات شیخ زاده مضامین درشت و تهدیدات تام بهمه خانان
کوچک و بزرگ صادر میشد که با استعداد و لشکر خود باردو ملحق شوند چونکه عزیمت
ان داشت که بمیل تمام بطرف بناب و مراغه عزیمت کرده انجاها را تصرف نمایند
زیراکه شنیده بودند چهار فوج بریاست اعتماد السلطنه از تبریز بطرف
بناب عازمست با قارش که مرد کاسب وضع و فقیر حال و همیشه پیش
کلابی اقا مانده بود کاغذی بهمین مضمون از طرف خان بابا خان رسید بود
که من این کاغذ را بحسن بیک کلیچه و خلیل بیک و محمد سلیم بیک
برسانید

اولا

اولا شما بعد اینها اگر با سواره و پیاده و ذخیره و چادر و سایر تدارکات تا فردا
ظهر آمده باردوی حضرت شهزاده ملحق شدید بلای بزرگی از سر خودتان دور خواهید
کرد والا هر آفتی که بمال و جانتان و رعایای شما برسد من نمیتوانم علاج ورا بکنم یا بوندارم
پیاده میتوانم رفت مادرم مرده تعزیه دارم بگوش کس نمیرود انچه بشما مینویسم دیگر
مختارید اقا قارش چاره هیچ گونه قدرت نداشت ولی از خوف جان
با اینها پیغام داده و خود هم هرچه پیاده و سواره هر چه داشت جمع کرده باردو
باردو ملحق شدند صحبت یورش شیخ زاده بر سر شهرهای بزرگ در اطراف
و جاهای دیگر دور دست پیچیده شد غارتگران دلیا خشم طمع [illegible] دسته دسته
منعقد شد باردو ملحق شدند و اندک قسمتی که از غارت میان
و محروم مانده بودند اینها هم حاضر باش را [illegible] شدند

بطوریکه درجه املاک بگری یک نفر بر جا نمانده هنوز اردوی
شیخ زاده حرکت نکرده هزاران هزار از هر طرف پیش دستی کرده به پیش آهنگی
بجانب ادربایجان هجوم آور شدند حتی اهالی از تاخت و تاز نهب و تاراج
مضایقه نکردند تمامی وا دهات از ساوجبلاغ گرفته تا نزدیکی تبریز از
صدمهٔ آنها خراب شده و منهدم گردید هر ده چند نفر سواره وارد میشدند
کسی نبوده در جلو آنها تفنگی خالی کند و اگری هم نمیتوانستند فرار بکنند ا
مان خواسته بپای آنها می افتادند که بلکه بجان آنها ببخشند ترس و بیم قوت
و زور آنها را یکبار که از دست ربوده بود و حالت گریز آنها با چنان
ترس و بیم اکراد دست و پای جسارت داده بود اگر فرض کنیم که
اکراد بجای عجیبا افتاده حالت آنها را داشتند بدتر از آنحالت پیدا
میکردند

پیدا میکردند و روزی چشمش بیار دو بنوده صد نفر اکراد از دیدن یک
نفر عجم چنان وحشت ناک شده و سوراخ موش را بصد تومان بخرند حالات
اینکه طایفه اکراد در میان خلق بدلیری اشتهار یافته‌اند هیچ یک از طوایف وحشی
آن حقیقی عوض از دلیریست ندارد بدین دلیل که دلاوری و دلیری بنوع غیرت
و تعصب لازمست که در سر این شخص اسباب جهت انداز در انگیز دارد قبیل مذهب داری
و وطن پرستی و حفظ شان شخصی و طایفه اکراد هیچ منظوری در نظر ندارند
متعصب هم نیستند چونکه قوه ادراک مذهبی ندارند و عوض آنها هستان غارت
کردیت و حاجت کورکورانه به مشایخ و آقایان خودشان هم آنها را به کو
فساد و خونریزی وا دار میکنند این دلیری مثل دلیری حیوانات سبع است
پس چه اکراد چه دیگر طوایف وحشی همین که یکدفعه صدمه

خوردند صد نفر درویش بگلیم فراخی کنند حالا

چند کلمه از اقلیم گیری شیخ زاده سخن گوئیم ما پس ازین گفتیم

که شیخ زاده صورتی است بیجان و جسمی است بی روان و اگر گاهی

آوازی و حکمی از دهان وی بیرون میاید همان آواز و حکم حمزه آقاست

که از پیکر او بروز میکند و موافق نیات او اجابت میشود گفتیم که در وقت بیرون

آمدن از خانه خود بسیاری همراه برداشته بودند و این فعال گوهی همه گرسنه و لخت

و مسلح و همراه خود کرده بودند در زیر سرداری حمزه آقا بودند تشنه

غارت و تخریب مملکت بودند پیش از واقعه میان دو آب

و نه حالا که عدد لشکر او به بیست هزار رسید بکمیت ذخیره و آذوقه همراه

نداشت و در خیال جمع آذوقه هم نبود مثل شخصی که بعد از مجاعت

همه را

همه را یکجا گذاشته کوچ خواهد کرد زندگی میکرد و این ده هزار نفر بدزدی و دغا و

غارت عوض نان انگور و کشمش و خربزه میان دو آب و گندم برشته روزگار

میگذرانیدند و علیق اسب از علفهای کوه با کاه جو که با تعدی و ظلم از رعایا میگرفتند

با کار و انبار الخت میکردند با این همه یا باقی بودند هر قدر ازین اشیا غارت آورده

دعوا خواهند کرد اگر نام غارت از میان بردارند علما میمانند و خوش اردوی بی

سکنت و سعلکی و تهیدستی در جاهای غیر معمور و خراب بی پناه در دامنه کوه و تپه‌های بیابان

بی آذوقه و آب بان تا چند روز کار گذرانند اما بنا بر اتفاق بخت مساعدت رهنما

بود زیرا که نه از طرف طهران و نه از طرف تبریز قشون و قوه نمیرسید با

وجود اینکه در پیشرفت کار خودشان زیاده از حد سهل انگاری و سهو داشتند هر چند

خیال کردیم و کشف مطلب نخستیم نفهمیدیم که شیخ عبید الله از اینگونه اقلیمگیری چه

منفعت منظور داشت مقصود او چه بود برای منفعت و آزادگی هر اقدام بدین خون

ریزی و خرابی مرگ چونکه این همه از قواعد اقلیم گیری خارج بود

اگر بچه هستم مذهبها و هم ملتهای خود و بچه‌ها وسیله بهبودی بدست یاورد
و امتیازات پیدا کند لازم بود پسر خود را بدست شخص متهم مثل حمزه آقا نسپارد
دیانت و مقاصدش همه از منظور است شیخ بر اصل مبانیت دشت زرین جلو
ما شیخ عبیدالله را آدم تهی مغز و محتاط و متعصب و خارتگر و بیدانش میدانیم و آنچه
اتفاق افتاده جریمه انتقام حمزه آقاست چونکه حمزه آقا چنانکه خودش هم
بارها اقرار کرده شخصی است متهم بجنایتکاری و استحقاق مقتولیت از پای دار گریخته
و از چنگ میر غضب خلاص شده که آزادی خود را به خطر جان و هلاکت تن بدست آورده
امید از زندگانی بریده و آسایش ندیده و دست از بزرگی و ریاست کوتاه دیده نه آرزوی
عیش و صفای دنیا در خاطر دارد و نه وسیله اینکه نفسی بآسودگی و با نیل هوس بکشد
و قدمی بآزادی بردارد و شراره انتقام از دل او بیرون میجهد مردم لعنت میکنند
و خود را مثل مرده دوباره زنده شده میداند زندگی بچه او نه قدر دارد و نه زینت
و نه لذت افسر گذشت او را از عالم انسانیت بحیوانیت مسخ نموده دل او را
مثل

مثل سنگ سخت گردانیده آرزوی که در دل او مانده است این است که بهر حیله و تدبیر
انتقام از ایرانیان بگیرد و رود خون جاری کند از کشته پشته قرار بدهد دمات بسوزاند
و شهر خراب کند حصار بریزد و رشوتها که مدتها حکام مکری گرفته‌اند با تنزیل از گلوی
ایشان پاره می کشیده است که مدتهای مدید زنجیر بگردن تحمیلهای زنده گیر چشیده‌ام و آخر
وسیله بدست آورده تشنه آسایش هم که چندی برفاه بگذرانم ولی شاهزاده بملاحظه
نفع خود خواست مرا باز بآن مصیبت مبتلا کند و زندگانی مرا ببرد در این صورت باید
انقدر که قوه دارم جنگ بکنم که زندگانی خود را بر سر این کار بگذارم و با آقایان هم که کمال
ضدیت با او داشته میگفت که شما را هم بحالت جهت انداخته‌ام و گناهکار ساخته‌ام حالا میخواهید هستید
جنگ بکنید میخواهید نکنید این بود ادراکات انتقامیه حمزه آقا در اردوی آن
شیخ زاده پیش از حرکت از ساوجبلاغ حالت قطعی پیدا شد حمزه آقا
حکم کرد که انبارهای قصبه را چه از داخله چه از خارجه که صاحبانشان از ترس فرار کرده بودند
ضبط کنند در نهم شهر ذیقعده الحرام اردوی شیخ زاده
بجز اسپای میان دو آب حرکت کرد شیخ زاده

حکم کرد که همه اهالی ساوجبلاغ باردو ملحق شوند حتی علما و حاجیان من
و این جمع مجبوراً باردو ملحق شوند بامام جمعه که با کمال رضامندی دست بگردن
زده می گفت بروید غزا و تاراج بکنید گناهش بگردن من اردو با این اجتماع
رو بطرف نباب گذاشتند درینوقت سوار آقا برادر حمزه آقا
رئیس ایل زودی با حسن آقای قوم قلعه وارد اوطمیش شدند
از طرف شیخ زاده و حمزه آقا مامور بودند که بجانمر درفته و بهر طور هست
قادر آقارا برفتن اردو وادار می کنند آنهارا در اینجا خوردند و در وقت
گفتگوی از حالت کلابی آقا تعجب و حیرت داشتند می گفتند که چرا باید در
چنین وقت از اتفاق عمومی دوری کرده و در خانه خود نشسته باشد و مباحثه
درین خصوص میان آمد در مقابل تکلیفات سوار آقا کلابی آقا گفت حرکات
شیخ زاده و حمزه آقا بچه بازی و محض منافع خاک مکریست اگر شما
مردمان صادق و بی تزویر هستید چرا عیال و اطفال خود را بشهر نمی آورید
تا اینکه مردم هم بشما اطمینانی داشته باشند شما که مهمان عشایر و
حمزه آیند

صحرا نشین هستید معلومست که در وقت سختی و مغلوبه بکوههای بلند گریخته و دیگرانرا
در دست دشمن خواهید گذاشت روی قادر آقا سیاه اگر رای مستقیم داشت کار باینجاها
نمی کشید حالا لقیش پشیمانست و سودی ندارد پس از این گفتگو سوار آقا و حسن آقا
از اوطمیش بیرون رفتند چون قادر آقا بچاک افشار گذشته بود و آ
انجا هم بگروس پیش سیفعلی خان رفته بود اهالی بیلرام از راه دیگر باردو ملحق شدند
درانوقت که مصمم یورش بطرف نباب بود عثمان آقای گورک تا باین
وقت از جای خود خاک سردشت حرکت نکرده بود و این دفعه لابد بضعف لشکر
خود را داشته و رفته باردوی شیخ زاده ملحق شدند ما در این وقت از اوطمیش بشهر
برگشتیم و چند روز در شهر خالی از سکنه اقامت کردیم روزی درامیان عبدالله
خان و ابراهیم خان رئیسان ایل زرزا که از ابتدای کار تا باینوقت در متابعت
و اطاعت شیخ و یاغی گری ایران ثابت قدم مانده بودند ابراهیم خانرا
در شهر دیدم از دیدن من در چنین وقتی کمال تعجب و حیرت کردند
گفتم تعجب من بیشتر از شما است با اینکه من شما را آدم خیلی معقول و عاقبت

میدانستم اکنون درین مفسده شما را داخل و بعمل شورش و طغیان متهم مجدد می بینم
در مشاهده میکنم بدست خود بچاه هلاکت کشیده و دام بلا را بر خود تنیده اید و
بعضی نشرها برای او کردم در جواب گفت گفتهای شما همه راست است ولی
هر که دست از جان شسته هرچه از دستش بر آید می کند این ظلم که من از حاکم ارومیه
معین الدوله پسر او حاکم اشنو دیده ام از خاطر من چگونه محو میشود شما مرا در
شهر تبریز میدیدید بعد از عزل شاهزاده معین الدوله چه قدر تظلم و شکایت
از تعدیات شاهزاده بمن کرده بود بکارگذاران آذربایجان نمودم و در جلو هر
سندی مدعای خود به ثبوت رساندم شاهزاده بقدر دوازده تومان از ماها بجهة
جریمه گرفته اند هیچ کس هم حقایق حقیقت مرا فهمید و هیچ کس در مقام رفع ظلم
از من بر نیامد و دو هزاری راکه از قوم من جبراً کشیده بودند خواستم پس بگیرم
آخر همه ادعاهای من هشتصد تومان قطع شد و آن هم نرسید از این بابت
هست در مقام جگرم آتش زد و مرا معاندت و یاغیگری رهنمائی نمود با وجود
اینکه چون بشیخ اشنو را تیول کرده در منزل محکومیت او آمدیم مرا منع
از آمدن

کرده متعهدات نمود که رفع ظلم از من کرده و حقایق حق در
از آمدن
باره من بکند و این گوشه سخن‌های او نداده باقتضای رعیت گری به تبریز رفته
شکایت کردم حتی در تبریز هم بهانه از شیخ و قوه و استعداد او چیزها
کردم و جواب شافی نشنیدم بلکه بطریق مسخره این من گفته شد شیخ کیست و چه
قوه خواهد داشت وقتیکه من گفتم شیخ مریدهای بسیار دارد و در وقت ضرورت
بیست هزار نفر را میتواند جمع و آماده کند خلاصه زخم‌های دل من زیاد است هرچه
همچنین روزی یکی از حاجیان را
باد ابادا بادا جنگ بکنم
دیدم میکشد با حال درمیان ما اذان بطریق شیعه‌ها رسم نمود این هم از دولت
شاهزاده در ماه رمضان دیده شد و بعضی کارها هم از حکام پیش نقل میکرد
برخلاف مذهب اهل سنت بود همه سبب اشتعال کینه در دلها شده بود شرح
اینها درینجا مناسبت ندارد از آنجمله میکشید میرزا تقی در هنگام حکومت شاهزاده
بدعتها باز گذاشت و در هنگام قحطی که در آنحال ملاحظه طرف رعایا و رعایت
مهمان بیچاره از همه چیز لازم تر بود فراشهای حکومت از صبح تا شام

در بازارها گشته و هرکو نسختی مردم کرده ازانها چیز میگرفتند

و در چهاردهم ذیقعده الحرام اردوی

شیخ زاده ازمیان دو آب حرکت بملک کندی کرده وقت

این بار طمع غارت جمعیت بیرون از حد مهیا کرده بود عدد سواره به نه هزار و تفنگچی

نزدیک بهشت هزار بود ومردان بی سلاح وبیسروپا از هرطرف بامید غارت

جمع بودند کمتر از ده هزار نبود اما این اردو در کمال بی نظمی بود نه بزرگ نه رئیسی

حکمرانی نه فرمان فرمائی هرکه صاحب زور حکمران بود چون از برای این لشکریان

هیچ گونه آذوقه همراه نبود بلکه از جهة شیخ زاده هم و مخصوصان اونان از

ساوجبلاغ میبردند و بجهة آقایان و بیگزادگان هم از دهات چهارشان

میآوردند بعضی ازاین اردو بباقیمانده غله که از دهات مخروبه یافت میشد

بکمال فلاکت زندگانی میکردند و بقدر ده هزار نفر از عدم آذوقه بطرف آذر

بایجان بجهة تحصیل غارت پراکنده شدند حتی به نزدیک تبریز بطرف ییلاق

سهند و قراچمن راه طهران و بطرف اردبیل تجاوز

کرده

تجاوز کرده غارت میکردند واز هرچیز بیشتر دواب وچارپا که در دشت وصحرا

میپایید غارت میآوردند شیخ زاده چون حالت خطرناک اردو را دید

ودر حالت گرسنگی وبی آذوقگی هستند انوقت از خواب غفلت بیدار شده حکم کرد

وهرقدر آذوقه ودردهات چاپیده شده باقی مانده بود جمع کرده بساوجبلاغ

برده بتوسط نایب الکومه پسر فضل اله بیک بحاجی سید صالح که مرید مخصوص

شیخ است بسپارند باین نحو بقدر بهشتصد بار غله در چند روز در قصبه انبار شد

وقتیکه شیخ زاده در ملک کندی اردو زده بود کلالی آقا شاهخواه نشستن را

نخود دیده بجهة اجرای خیالات خود در متحد کردن ده بگریها از خانه خود حرکت کرده

باردو آمد وانوقت با خویش وقوم خویش شورا کرده اظهار اما بخلاف و

ضدیت شیخ و سپس خان باباجان را پیش انداخته حرکات بیقاعده

شیخ را یاد نموده سخت گیری کرده بلکه رشته اتحاد را گسیخته و کناره گیری

کرده از اتفاق جنگ بر اکند و قتیکه همه با هم داخل چادر شیخ زاده
میشوند کلابی اقا می‌بیند که خان بابا خان بر خلاف عهد ضعف پیدا کرده
بلکه اظهار اطاعت و انقیاد و اخلاص بشیخ زاده میکند کلابی آقا جانش بلب آمد
آغاز میکند بدرشتی گوئی و عتاب و بیان کردن اینگونه حرکات وحشیانه و قتل و غارت کرده
همه بر خلاف مذهب و انسانیت است و هم دور از قوانین کشورگیری شیخ
زاده بعد از آمدن کلابی اقا بتوسط یکی از آقایان مخلص سوء نیت و اتفاق
ده بکر بیار اهمیت نمیده بکلابی اقا جواب میدهد که من بهتر از تو بقوانین مذهبی
اطلاع دارم و مملکت گیری هم اقتضای قتل و غارت میکند کلابی اقا بر خلاف
او رای خود اظهار کرده میگوید من جنگ میکنم اگر ما لفرض شما صاحب مملکت بشوید
من بلای وطن کرده بجای دیگر میروم و باین طور قهر کرده و از انجا بیرون می‌آید
درین ضمن کاغذ قهرامیز و ملامت انگیز شیخ عبید الله از نهری
میان دو آب به پسرش شیخ عبد القادر میرسد این
گونه

در این گونه رفتار و قتل و غارت همه بر خلاف حالات و وضع
رفتار او بود از طرف دیگر به حمزه اقا مینویسند
ده بکر بیا قصد جان تو دارند پس کلابی اقا با برادرزاده و برادر و پسر خود و با
تفنگچیان حرکت کرده رو بطرف خانه خود میرود و بعد از غروب راه کج
کرده و اهل عیال و خانه زندگی خود را در دست انتقام دشمن گذشته در سناب
باردوی ایرانیان ملحق میگردد و اردوی ایران انوقت در بناب سنگر بسته بودند
و در مقابل دشمن ایستادگی داشته باشند ولی ملحق شدن کلابی اقا باردوی ایران
برای او کمتر خطرناک بود زیرا که در حالت انکه فتح و غلبه با شیخ زاده باشد
جان و مال ملک و عیال همه در محل تلف و هلاکت بود باری اردوی ایران را از حال اختلاف
اراء و عدم اتحاد شیخ زاده خبر داده و اظهار اجری بجنگ خصم و مقابله محاربه [illegible]
میکند و از بسیاری معاندین نباید اندیشه کرد اگرچه دشمن در شمار بسیار است ولی
معدودی از انها جنگ خواهند کرد باقی که قوم و خویش من یا که ده بکری

ویاده مکری هستند موافق عهدی که بامن کرده‌اند جنگ نخواهند کرد و نگاه در
بعضی راهها که لشکر لازم بود اردوی ایران غفلت کرده بودند به لشکر بستن وادار
کرد کلالی اقا برای اردوی ایران نعمت غیر مترقبه بود چنین معلوم میشود اینکه در بارهٔ
لشکرکشی و خیالات بیهودهٔ بیحاصل شیخ زاده و در باب سوء تاریخ این لشکر
کشی با امثال گفته و مصلحت کار ایشان را گفته دیده بودیم در دل کلالی اقا تأثیر کرده
بود و اگر اقایان دیگر هم مثل کلالی اقا در اول کار حرفهای پوچ عوض ارباب دانش و
بینش را بسمع قبول شنیده بودند جلو هزار گونه شرارت و فساد در خانه خرابیها
گرفته میشد وقتیکه شیخ زاده و حمزه اقا از رفتن کلالی اقا
مستحضر شدند بغایت خشمگین و غضبناک گشته انوقت خویش و قوم او و ده بکریها
را بنظر خیانت دیده با ایشان بنای سخت گیری گذاشته حتی میخواستند به دهات
کلالی اقا آتش زنند ولی چون محمد اقای مامش و سایر ده بکریان
را در مقام اتحاد و ممانعت دید از خیال خود نکول کرد

درین
مابین

مابین یک نفر از منکورها و یک نفر از آدمهای فیض اله بیگ بر سر اسباب
عاریه اسباب نزاع درست شد رفته رفته نزاع بجائی رسید که پسران
حمزه اقا از یکسو با منکوران و پسران فیض اله بیگ از سوی
دیگر با آدمهای خود روی مقابله نهادند هر کس توابع خود بجانبی کشیده
و با شیخ زاده بمیان افتاده مقدمات خلاف را برچیده معاندت را بصلح
انجام داده زال سردی و مخالفت در میان شیخ زاده و توابع او و میان
ده بکریها و بعضی از پیکزادکان برقرار بود بطوریکه در انحال از دو طرف دود دل
و دود دل شده بودند شب از روز ده بکریها و محمد آقای مامش بعضی
از پیکزادکان چون فهمیدند که خیالات باطنی ایشان بروز کرده و بقلم خاین
رفته‌اند از جا برخواسته و بهم دیگر راه صدا زده نزدیک هزار نفر پیاده و سواره
چادرهای خود را فروبسته با کدخدا نشسته که رفته با اردوی ایران ملحق شوند و بعد از
حرکت بکساعت راه بطرف بناب در اثنای راه مستغرق خیالات

دور و دراز شده در کار خود متحیر ماندند لهذا از حرکت باز ماندند و سبب دو
خیال بزرگ مراجعت خود شان را باردوی شیخ زاده صلاح ندانستند
اولا می کشیدند که چه اطمینان باردوی ایرانی باید ملحق شد که بهتر که در مقام
الحاق بدون وارسی ما را دستگیر کرده همه را بقتل سانند و اگر قبول هم بکنند
از کجا که بحرفهای ما گوش داده و باتفاق ما آمده لشکر شیخ زاده بر هم زنند پس
در صورت شیخ زاده و حمزه فردا پیش از آفتاب خیالات ما را معلوم
کرده و بمقام انتقام بر آمده دهات ما را غارت کرده و سوزانده و عیال و اطفال
ما را اسیر خواهند کرد پس مصلحت آنست که بمحل خود رجوع کرده دوباره چادرهای
خود را برپا نموده و بیطرفانه نشسته منتظر عاقبت کار شویم روز دیگر شیخ زاده
می شنوند و در حالت بی نظمی و اکثری بخیال غارت پراکنده و هیچ اتحاد در
میانه نیست و از طرف دیگر خبر میرسد که شصت نفر منکور و پنجاه و پنج سواره در
حالتیکه یکی از دهات اطراف مراغه را غارت کرده برمیگشتند و در
نزدیکی

و در نزدیکی مراغه مراغه دچار عساکر و سوارهای مراغه شدند چهار نفر خلاص شده باقی
دیگر همه را مقتول میسازند حکم حرکت بطرف باناب میدهد که هر یک بارها را که در سیم فرسخی
باناب است مخیم لشکر سعادت اثر خود میکند و از آنجا از روی تپه‌های کوچک دور تا دور باناب
بر سر باناب بنای یورش میگذارد و چون به نزدیکی شهر میرسند حکم بلشکر میدهد که از
تپه‌ها پائین آمده در جلگه بهیئت مجموعی یورش برند و علم را بدست سید کمال داده و او را
پیش لشکر انداخته خود مردم را بصدای بلند و روشن ترغیب و تحریص بیورش میکند
نزدیک ربع ساعت لشکر خود را بطورهای گوناگون تحریص بجنگ میکند و آنکسانیکه می
خواستند جنگ بکنند باتبعه خود در شعب جبال و دره‌ها و میان تپه‌ها طفره زده بهیچ گونه
خیال پیش آمدن نمی کنند اگر گاهی تفنگی خالی میکردند بدون نشانه رو بهوا میانداختند
شیخ زاده محض غرور و قبول نکردن خجلت را بنفس خود لابد شده با سواران خود
حمزه آقا با سواران منکور و زرزا و زودی و پسران و عزیز
فتاح و میناس قادر آقا که این همه چهارصد پانصد سوار

وسه صد نفر پیاده بودند پائین آمده در عقب برجی که پائین تپه‌ها و پشت دیوارهای
باغهای تباب بود بنای جنگ میگذارند و بالاتصال بجای کردن تفنگها اکثر
آنها بار تیتی به دست بر میآورند گلولهای تفنگ مثل تگرگ چادرهای اردوی ایرانی
باریده و آنها را سوراخ سوراخ میکردند مثل دو آب زیاد که در عقب سنگرها بودند به
ضرب گلوله از پا در میآوردند و از مردمان اردوی ایران هم در پشت سنگرها محفوظ بودند و به
در پناه هم توپ خالی میکردند و سرکردگان هم در توی چادرهای خود محل کودی
درست کرده خود را به پناه کشیده بودند به غیر از چند نفر از جمله پیش خدمت و نوکر
تلف نشدند و چونکه اردوی شیخ زاده‌ها حکیم دور بر سر تپه‌ها و میان درها
پناه داشتند و خود شیخزاده هم در پشت دیوار برج خود را محفوظ میداشت با آنها
هم آنقدر ضرر نرسید از یکطرف سواران اکراد بمحله خارج
شهر در اطراف تباب واقع و از سنگر دور بود داخل شده و انبار آتش زده
و غارت کردند همچنانکه بعضی جاهای خارج از شهر در سر راهها واقع بودند
از راه

از راه دیگر رفته بقدر امکان خراب کردند و گاه گاه بعضی از اکراد
سواره و پیاده در کوچه باغ و محلات بیرون شهر از دست آقا علی
قاضی و اهالی تباب که بجهة محافظت دسته دسته مشغول گردش بودند
مقتول میشدند چند دفعه قراشیکها بحکم شیخ زاده دست بخنجر بسر توپهای
سنگر هجوم آور شدند که توپها را متصرف شوند اما سواران کشیاری بحکم
رئیس خودشان محمد حسین خان باتفاق سواران دیگر از سنگرها بیرون
آمده و جلو آنها را گرفته ده پانزده نفر از سواران آنها مقتول میسازند و
باقی آنها رو بهزیمت گذاشته پس میروند مدت ده شبانه روز آتش این
جنگ شعله ور شده از طرفین تیرهای بی‌اندازه خالی میکردند ولی هرچه آنها
با تفنگ بارتینی بر آنها تیر خالی میکردند اینها جواب آنها را با تیر و توپ پس
پس میدادند بجهة اینکه تفنگ اینها با آنها نمیرسید شیخ زاده در این هنگام

باطرف نشستن جمعی کثیر و پراکنده شدن لشکر خود را و عدم آذوقه بجهت
اردو و طبیعه نداون جنگ خود را دیده خیال شهر را ایران نیکذارده شهر را پس
کشیده وار دو کاه خود را دورتر از اردو کاه ایرانیان قرار بدهد اقلاً
از تیر توپ ابنای خیال از او ترس و بیم داشت محفوظ باشد در اینکه شیخ زاده
در زیر برج مشغول چای خوردن بوده یک تیر توپ به برج خورده و بنای از
هم تزلزل میکند این بود شیخ زاده با کمال توحش فرار کرده و با کهریزه
کندی جلو نمیکشد و شب را در آنجا مانده فردا بطلبک کندی مراجعت
میکند و اگرچه مراغه بقدر ساباط نه استحکام نه عسکر نه اسباب بدفعه
حاضر داشت شیخ زاده بآنطرف عزیمت بکرد با آنکه تسخیر او خیلی آسان
بود چنین معلوم شده شیخ زاده ترسیده بوده مبادا در میان دو شهر
گیر کند و مخاطرات بزرگ دوچار گردد از طرف دیگر این امید بوده بعد از
چند روز

از چند روز مراجعت کرده و ساباط را گرفته پس از آن مراغه را خواهد
گرفت و این جنگ را از قراریکه تحقیق شد از اکراد بقدر سیصد نفر چه
در مقابل عسکر چه در محلات ساباط مقتول شدند
جهة تصرف نشدن ساباط چیز دیگر نبود بجز اینکه ده یک بیاره اکراد هم
در کار جنگ مداخله نکرده و بیطرف نشسته بودند و الا گرفتن آن در دست پانزده
هزار لشکر در حالت اتفاق بسیار آسان بود چون در ساباط بیشتر از سه فوج و
چند دسته سوار نبود
در اینوقت اهالی دهات پائین ساباط
همه در عجب شیر جمع شده و آنجا را استحکام داده با اکراد در مقام
مخالفت بودند و سواران اکراد بقدر پانصد نفر بودند از آنجا مأیوس شده
و سایر دهات را چاپیده میرفتند
در این اثنا کاکله
برادر حمزه آقا با چند نفر از منسوبان خویش از راه پیش بینی و عاقبت
اندیشی دل کار خود را فهمیده و نتایج سیئه این شورش را استنباط

استنباط کرده و برای بعضی مطالب کینه آمیز با برادر خود حمزه آقا
بمقام مناقشه برآمده و غنایم و منهوبات بی اندازه خود را برداشته با سواران
مذکور که از تبعهٔ خاص خود بودند از او مفارقت کرده و بعزم اینکه از
سرحد ایران تجاوز نموده بخاک عثمانی رد شود بطرف املاک خود عزیمت نموده
بود و در هنگام رسیدن بسرحد عثمانی چون راه عبور را از هر جهت مسدود و عساکر
سرحدیهٔ عثمانی را در ممانعت مجد یافت ناچار باملاک خود مراجعت کرده و از
نهب و غارت سابق هنوز قانع نشده دوباره بطمع غنیمت آوردن
قریب هشتاد نفر از سواران خود را بطرف بناب روانه میکند که در ثانی
در آن بلد مسخر لشکر شرارت اثر بشود و از نهب و غارت آنجا بهره و نصیب
نماند و آن سواران چون بناب را غیر مسخر و اردوی اکراد را بی نتیجه و
ثمر نشسته دیدند نادم و متأسف رنج برده و گنج ندیده تهیدست بمحل خود
مراجعت کردند   شیخ زاده نیز یک دو
روز

دو روز ملک کندی مکث نموده از آنجا بچلپیک آمدند از آنجا اردو
از بی آذوقگی و حالت گرسنگی مجبور شد که تماما قراشپکها را مرخص کنند
ما در شهر بچه دیدیم که دیدیم قراشپکهای زرزا و مرکور که میخواستند
از آنجا عبور کنند از شدت گرسنگی بکوچهای شهر افتاده هر چه بدستشان
می آمد از پوست خربزه و برگ کلم و چغندر و امثال اینها معاش میکردند   در
چلپیک شیخ زاده و حمزه   سواران قراپاپاغ و مامش را
با رئوسای اینها در باطن و با خود شان خاین و غیر متفق میدانستند و
ماندن اینها را انجا حاصل بلکه سبب شر و فتنه و مانع بعضی خیالات انتقام می
دیدند مرخص کردند حکم دادند که رفته باردوی شیخ بزرگ که ان دم
بر سر ارومیه هجوم آور بود ملحق شوند و همچنین به شیخ بزرگ نوشتند
و مراتب را اظهار داشتند و استدعا کردند که در عوض اینها سواران
دیگر که مخلص و مطیع و بجان خدمتگذار باشند روانه نماید پس محمد آقای

ماموش باسواران خود و قراپاپاغها چون از اردوی شیخ زاده
مفارقت کردند عوض اینکه رفته باشیخ بزرگ اتفاق کنند هرکس بجای
خود رفته منتظر وقوعات تازه شدند سلیم خان که دهاتش در سرحد مکری
واقع است در ابتدای این شورش همه دهات خود را خالی و بجای سخت و محکم
که بطلسمات مشهور بود مستقاق کرده و باسواران رشید خود در مقابل دشمن ایستادگی
کرده و گاه گاه هم بر سر آنها هجوم آورده و بقدر مقدور از آنها می کشت یکدفعه هم
جمعیت کثیری از قراپاپاغها که بدهات نزدیک مراغه برسم دزدی آمده
بودند سلیم خان چند نفر از آنها کشته و سرشان را بریده و باقیشان را هم
داغان کرده بود و سلیم خان تنها نفری بود که در جلو لشکر شیخ زاده
ایستادگی کرده و جرئت تمام و دلیری مالا کلام گونه گون صدمات به لشکر
شیخ زاده رسانده تا آخر قدم پس نگذاشت و بدین سبب رشادت و مردانگی
او و خدمتگذاری او هم بدولت و هم بدیگران آشکار شد

شیخ زاده

شیخ زاده در اثنای مراجعت از بناب در وقتیکه در چلیک بود
پانصد سوار ممتاز و دلیر از اردو سوا کرده بر سر سلیم خان فرستادند
که او و کسان او را پراکنده و مقتول کرده نگذارند که باردوی بناب
ملحق شوند و این سواران بعد از یکساعت حرکت ملاحظه کار را کرده خیال
کردند که مبادا کومک زیادی از طرف سلیم خان رسیده باشند
و از طرف دیگر دیدند که اکثر قراپاپاغ بیطرف نشسته‌اند حتی المقدور خود را
از خطر دور میدارند ایشان نیز هلاکت و مخاطره خود را نخواسته تا باردو
مراجعت کنند شیخ زاده این گونه حالت را مشاهده کرده و خود را از
الفت دادن آنها عاجز دیده خیال برگشتن بساوجبلاغ را می کند
تا اینکه تعلیمات از پدرش برسد در این حالت
آقان بکری بجز چند نفر با شیخ زاده کمال اتحاد داشتند

مثل رؤسای زرزا و منکور و رزودی و پسران مرتضی خوانشد
ه رفته چندی روز دیگر با قوت و استعداد خودشان باز باردو ملحق شوند
درین اثنای مرتضی خان بابا خان ه از طرف شیخ زاده
حاکم ساوجبلاغ بعد از دو روز از ده خور حرکت کرده و رفته
باردوی ایرانیان ملحق میشوند و دیگر اقان نیز بدون اینکه بشهر بروند
منتظر نزدیک شدن اردوی ایران میشوند که اینها نیز مثل خان باباخان
ملحق شوند   در ۲۷ ماه ذیقعده الحرام قونسول
انگلیس از ارومیه بساوجبلاغ نزد شیخ زاده آمد و کاغذ سفارش
نامه شیخ بزرگ را باو تسلیم کرد شیخ زاده هم حمزه آقا و عزیز
فتاح و مینا آقای قادر آقا با صد پنجاه سوار همراه او کرده
روانه میکند که او را از خاک مکری گذرانده مراجعت کنند اینها نیز تا
کرده رشس و در اینطرف میان دوآب و چهار فرسخی
باز

بابت همراهی قونسول آمده و او را از انجا راه انداخته و دو
روز هم انجاها گشت و گذار کرده آخر بشهر مراجعت میکنند قونسول
انگلیس بنا بقول خودش وارد بناب شده و با صاحب منصبان
و سرکردگان ملاقات کرده و ایشان را تشویق یورش بر سر دشمن میکند
و از استعداد حربیه ایشان را از خصم خبر میدهد حسنعلی خان وزیر فوائد با
یکفوج گروس همراهی قادر آقا ه از روز فرار تی الجون بگروس رفته
و درپیش وزیر بود نزدیک مراغه آمدند اما این شیخ ه از اعمال
قادر آقا آگاهی و شرارتها و شقاوتهای مینا آقا پسر او را شنیده
مانع از دخول او بمراغه شده او را پذیرائی نمیکنند قادر آقا مجبور
میشود که شب را در نزدیکی مراغه در یکی از دهات بسر برد حسنعلی خان
وارد مراغه میشود و اهالی او را انجو بتمام پذیرائی میکنند روز دیگر فوج
خود را برداشته همراهی قادر آقا وارد بناب میشوند اما
ا لشکر ایران درینوقت وقت را از دست

داده و چند روز منتظر نشسته اینوقت در غره ذیحجة الحرام از طرف
چلبیک حرکت میکند اردوی ایران بچلبیک رسیده با شش هزار
پیاده و هزار و پانصد سواره فوراً تعاقب لشکر شیخ زاده را از همه جهة
نکمیشت سواره و پیاده در ساوجبلاغ متحیر مانده بودند بسیار آسان
و بی اشکال میتوانست بکند و عوض این چند روز در انجا چکار گذرانند
با وجود اینکه کلابی آقا با اعتماد السلطنه از قوت اردوی شیخ زاده
استحضار داده و مستدعی میشود که هزار سوار با و بدهند رفته شهر را
محاصره کرده شیخ زاده و حمزه را یا بگیرد یا بکشد ولی استدعای
او محل قبول نمی‌یابد در چلبیک دو نفر از خویشان کلابی آقا
اسمعیل آقا و بایزید آقا آمده با اعتماد السلطنه اظهار اطاعت
و انقیاد کرده چنین مصلحت می بینند بزودی تعاقب شیخ زاده
را بکنند   درینوقت پانصد سوار
و او طلب شاهسون بریاست فرضی خان و نجفقلی یوزچی از
تبریز

از تبریز رسیده بدون اینکه آمده از چلبیک خود را در سلک اردوی
اعتماد السلطنه منسلک بدارند از راه دیگر رفته و داخل خاک مکری
شده برفوان و قوسقلان و قزلجه را تماماً چاپیده و آتش زده
و قدر کثیری از اهالی انجا از زن و مرد بقتل رسانیده و پس از آن
با غارت بزرگ و سرهای مقتولان باردوی اعتماد السلطنه
ملحق میشوند اعتماد السلطنه اول از خودسر کار کردن آنها پیش
آنها را ملامت کرده حکم میکند که غارتها را از دست آنها پس بگیرند
و سواران شاهسون به اعتماد السلطنه جواب میدهند
و این حکم قتل و غارت و سوزاندن و اسیر کردن از حکومت تبریز بما
شده میگویند اگر اعتماد السلطنه راضی نباشد در اردو هم نخواهند
ماند پس از این گفتگو اعتماد السلطنه غارت آنها را بآنها وامیگذارد
شاهسونها دوباره داوطلب میشوند که بسر شیخ زاده و حمزه بروند
و اعتماد السلطنه رخصت نمیدهد   درین حال

شیخ زاده با چهارصد پانصد نفر چند روز در شهر مانده می‌خواهد
و هیچ کس از آقایان و بیگزادگان به شهر نخواهند بلکه چند نفر هم از
آنها رفته و باردوی ایران ملحق شده‌اند خود را در مقام مقاومت باردوی
ایران دور دیده و از حرکت آقایان غضبناک شده از شهر بیرون
گردیده و چند پارچه دهات ده بکر بیارا که باردوی ایران ملحق شده
بودند آتش زده باز به شهر برمیگردد با حمزه آقا و ززرا ما نتیجه حرکت
و فرار شهر را می‌بینند و اما اشهرا هم نصیحت بیرون رفتن را
میکنند پس از حرکت اینها چند نفر سوار منکور عقب مانده بنای تاخت و تاز
در بازار و کوچه‌ها گذاشته و حجره‌های تجار ایران که تا آنوقت معاف مانده
بودند هجوم میاورند و اهالی شهر در مقام مدافعه برآمده تیراندازیهای
بسیار از طرفین میکنند چند نفر هم از هر طرف کشته میشود با اینهمه دو دزد
دکان کسبه کرد را شکسته اسبابش بغارت میبرند شیخ زاده از ترس اینکه
مبادا رو بروی لشکر [اردوی] ایران بشود راه لاهیجان را پیش میگیرد که از آنجا باشنو
و مرکور بگذرد

باشنو و مرکور بگذرد — باعتقاد راقم
اگرچه مقدمه میان دواب باعث قتل نفوس و سفک دماء و نهب اموال
و هدم ابنیه شد و ما هم اول کسی بودیم که بحجت حیوانیت و مجنونیت بنی نوع
بشر گریه کردیم و کشیدیم این است یک تاریخ دیگر فانا تستمی و مآثر آن
راست است اقتدار و ما نیس همیشه مضر امور عالم بوده است ولی
در عالم تحقیق اگر کسی ملاحظه کند این عمل میان دواب مسئله دفع مانند
با فسد شد باین معنی که این مقدمه باعث عدم اتفاق و اتحاد و اختلاف نیات
همه آقایان کردی شد اولا آقا در آقا را از اینها متنفر کرد و دیگر از
هم جنگ نخوردن و دادگرد شیخ را یک نفر آدم بی مغز و مخبط که هیچ مقصد
و منظور کار کند بغیر مردم داد او را و متابعت او را موقع خطر و هلاکت و ضرر
منافع اما اکری ولمود — این قتل و غارت میان دواب
سبب تفرقه اردوی شیخ زاده شد و باعث تاخیر یورش اردوی ایرانی
دیگر شد چنانچه امداد از طرف ایران رسید و اگر این قتل و غارت
میان دواب سبب تفرقه نشده بود اردو بدون کم کردن وقت

بهیئت مجموع و قوه تمام به بناب و مراغه و سایر جاها که خالی از سکنه
و قوه حربیه بود و خودشان هم قدرت محاربه نداشتند هجوم می آوردند
اینجاها از تسلیم شدن ناچار بودند و دفع ایشان آن وقت منجر بکارهای
صعب و خونریزیهای پی در پی می شد و بعضی نامناسبات و ناملایمات خلاف ناموس
وطن و ارباب بصیرت و بینش و پولتیک میدانند پس می آمد این اهم
بگوئیم که این اتحاد و اتفاق اقتضای قتل و غارت میکرد و حمزه آقا
همه کارها به تدبیرات او سرانجام میگرفت و اوارجات عسکری در زیر تصرف
او بود این خیال را میکرد و حق هم داشت که چنین اردوی بزرگ را گرسنه
تشنه و هر آینه با توشه و خرجی نمیتوان پیش برد پس از این قتل و غارت دامن
اینها را چرب کرده و در ابتدای لشکرکشی شرط کار را به قتل و غارت گذاشت
این بود که در سفر دویم این قدر لشکر بر سر خود جمع کرد و لا خطای چنین بزرگی در تدبیر
لشکرکشی اینها سبب مبالغ ضرر ایران شد ما پیش از آنکه
شیخ زاده بعد از نشستن از جنگ بناب بشهر باید از شهر بیرون آمده
بودیم چون میدانستیم اردوی ایران پیش آمده در خیالات شیخ زاده
و حمزه

و حمزه وجود شان را در حال ضعف دیده و اتفاقات هم متفرق شده اند
یا بایست فرار کنند و در حین فرار ایشان تبعهٔ قطاع الطریق انها القدر
مضرت و خسارت لازم است با اهالی شهر و شهر خواهند زد یا اینکه در مقام
مقاومت بر آمده در شهر اسباب نگهداری خودشان را بکنند در صورت لشکر
ایران باید بنای توپ اندازی به شهر بگذارند در هر صورت از برای ما
اسباب آسایش مهیا بود پس بدست مجید خان و نزدیکی میان دوآب
آمدیم و در آنجا ورود لشکر ایران را به تکان تپه و فوت سردار
بزرگ لشکر شاهزاده حمزه میرزا به همه امیدواری خلق چه از نظم اردو چه از
سیاست اکراد ما بود شنیدیم از آنجا بجال شهر ویران که در میان
چلیک و ساوجبلاغ واقع و مشتمل به پنجاه پارچه دهات حاصلخیز و معتبر
است آمدیم و همه دهات را خالی از سکنه و قسمت بزرگ آنجا را نیم
سوخته دیدیم و این دهات پامال غارت و تاراج عساکر و سواره ایران
شده بودند چون وارد لحیم شدیم رحیم خان برسم نایب الحکومه
ساوجبلاغ میرفت خان باباجان پسر مجید خان هم همراهی او بود عازم

درینجا حاجی سید بایزید و قاضی و شیخ الاسلام
ده با کمال ترس و بیم و خوف جان باردو رفته اظهار انقیاد نموده و از
صدمات حدت و انتقام لشکریان با هزار جهد و تلاش رهائی یافته به
شهر مراجعت میکردند ملاقات اتفاق افتاد حاجی سید بایزید در
اثنای صحبت میگفتند که من از روزیکه تفنگ مارتینی در دست عشایر
و قبایل دیدم فهمیدم اینکه روز سیه کردستان است اینکه سلاح غیر مرتب
بلکه سلاح فتنه و فساد در دست این طایفه هرگز صلاح دولت نیست
و درین خصوص چند دفعه بطهران با منای دولت و اعیان ملت
اخبارها دادم و جواب شنیدم و از تبریز هم یکدفعه مامور بجهة
جمع کردن و بازگرفتن این اسلحه بکری امد و از رشوت مامور را از
بازگرفتن بازگرفت قریه لج با بیست پارچه ده
دیگر چه دهات مجید خان چه سایر دهات در دست رعیت روس است
و تا آنوقت

و تا آنوقت از تاخت و تاز لشکر کرد سالم مانده بود چون بجهة اینکه دهات چه در
تبریز پیش از حرکت اردوی ایران چه در بناب از اعتماد السلطنه
بعرضیه مخصوص استدعای نگهداری شده بود پیداست که از صدمه
اردوی ایران محفوظ بماند اما برخلاف امید عساکر کرد و ابتدای غارت
لج را گذاشته درینوقت چهار پارچه ده آباد با سکونت مانده بود قرقشلاق
و اردوی ایران در پهلوی او بوده اندرقاش صاحب هفتصد خانوار
ملکه قادر آقا دارالک و ساکنانش اکثر ارامنه بودند و قوم قلعه
اینها هم در محل خطر و نزدیک بغارت بودند اعتماد السلطنه
اردو را از چلیک بلند کرده در قرقشلاق ملک کلا آقا خیام اردوی
با اختتام افراشت در اینجا باستدعای آقایان مطیع شده حکم میکند و سلطنها
و سربازها که در دهات خالی و با سکون مشغول محافظت هستند انبارها از غارت
و سوزاندن لشکر بی نظم و هم از تاخت و تاز کسانیکه دسته دسته هرم

بعزم تاراج در اطراف جغتو میرسند حافظ باشند و ابدا تا چند روزی
مواظبت کرده در اواخر ماه که غارتگران متفق شده نقشه‌های غارت
تاخت و تاراج میگذارند چه دهات آقایان چه ضیع چه دهات شهر ویران
از پایمال غارت اینها پایمال و ویران میگردد و کسی هم با تفنگ پیش نمیکند قر
اپاپاغها و فرار شیخ زاده از شهر حرکت و در اطراف اشنو
می‌شنوند از ترس اینکه مبادا در حین عبور دهات اینها را معرض قتل و غارت
کرده و همه آبادی و مساکن اینها را ویران و خراب بکنند به تعجیل تمام پیش اعتماد
السلطنه به جهت دستگیر کردن شیخ زاده رفته مقابله و رفع این بلیه را میکنند [illegible]
اعتماد السلطنه بمقصد سوار شاهسون همراه اینها کرده حکم میکند که رفته
در اشنو با شیخ زاده بنای مقابله بگذارند چنانکه رفته و پس از مقاتله و
مقابله جمعی از قراپاپاغها مقتول شده و آخر اشنو را تصرف کرده
و شیخ زاده منهزم میکنند اشنو را تماما غارت کرده خراب میکنند

ما چند روزی

ما چند روزی در دارلک بودیم روز دوم
ورود برادر تاجرباشی روس بارده که تا آنجا یک فرسخ و نیم مسافت
دارد رفتیم همه صحرا و دشت از سرباز سواره و پیاده و کرد که از اطراف جغتو
بطمع غارت و دخل دهات خالی از سکنه آمده بودند و ناچار بودند پس
ما داخل اردو شدیم چادرهای بیحد و اندازه توی هم چشمان افتاد اول بار
بچادر حاجی صدر الدوله که حکومت ساوجبلاغ با او بود
داخل شدیم او را نشسته و غرق خیالات دیدیم اول عرض تهنیه و راجع
بمنافع شخصی خودمان صحبت کردیم و بعد از آن از قواعد سهو و خطای اعتماد
السلطنه به جهت دستگیر کردن شیخ زاده و حمزه آقا و تنبیه سیاست
اشرار اکراد پیش گرفته بود حرف زده و حرکات او را که همه بر خلاف تدبیر
و بضد منافع اردو بود بیان کردیم که همین حرکات سهو و خطا سبب شد
که اشقیا و اشرار بزرگ و مواد کلفت شده و فساد همه از میانه رفته بدست
نیامدند بصدر الدوله که هم یکی از خیرخواهان دولت ایران

و آرزومندم این اکراد وحشی عشایر را ترتیب کواهی که اینقدر ضرر به
خاک ایران رسانده و اینقدر خون ناحق ریخته اند موافق شرارت خودشان
تنبیه و سیاست کرده شوند اما جهة دست آوردن این نتیجه رویه و آئین دیگر
لازم است اولا اعتماد السلطنه میبایست که اردوی خود را بقاعده منظم
بدارد و هیچ کس بدون حکم او کردی را بنابیت جزا بدهد تا اینکه اینها چنین متوحش
شده و دهات خود را خالی کرده فرار نمایند و همچنین میبایست به همه آقایان
اطمینان داده و در دهات خودشان بنشانند که در حالت میتوانسته اینها را
وادار کنند که با عساکر سواره و پیاده خود با ایران وارد و پیش اتفاق کرده باشند
آنوقت اینها را قسمت کرده بسر حمزه آقا و شیخ زاده و مینا آقا
و عزیز قاچ و سایر مواد بزرگ میفرستاد که اینها را گرفته مقتول میسازند و
همچنین اینها را بقتل و خرابی جاهای همه عشایر منکور و زودی و پیران
و زرزا که همه اهل کردی هستند رضا داشتند مامور میکردند و دهات شیخ
که در خاک ایرانست همه را ضبط میشود آنگاه به همه آقایان و بیکزادگان

حکم

حکم میکرد که اسباب و دواب و چیزهائی که هر کدامشان با تبعه ایشان از دهات مرغه
برده بودند استرداد کنند یقین دارم که اقلا نصف چیزهائی که غارت شده
بود بدین وسیله بدست میآمد پس از این مقدمه نظم کلیه کار دولت بود
که همه آقایان و بیکزادگان را به تبریز خواسته در ساوجبلاغ جمع کرده و در
مجلس عدلیه از حرکت ناهنجار که در اثنای جنگ و پیش از جنگ استنطاق
کرده آنگاه جزای گناهکاران بزرگ را در کنارش گذاشته و ملک اینها را ضبط
نموده و هر کس را بقدر گناه خود جزا کرده و اخراج بلد میکردند و چند نفر دیگر که در
هواخواهی دولت ثابت قدم بوده و منافع دولت را در نظر داشته جنگ نکرده
بودند بلکه خدمت هم کرده بودند با اینها هم موافق شان التفات و احسان
مینمودند و بدینگونه وسایا هم نگهداری منافع دولت در دست بود و
هم زحمت دولت کمتر به جهة تنبیه این طایفه و امثال آن میشد و هم دشمن نصیحتی تمام
تنبیه میشد و هم عدالت و انتقام با قاعده ایران در همه جا شهرت میکرد و هم

وهم بفقرا و مساکین چیزی رسیده و بهره مینماندند در انوقت لشکری
از طهران آمده بودند بدون توقف عازم ارومیه شده وانجا را هم
نظم داده و یاغیان انجا را سیاست میکردند و اقاوب عساکر اعتماد السلطنه
از شرارهٔ انتقام با حرارت آتش کرفته بدون ملاحظهٔ نیک و بد بدون اینکه
خیال اصلاح دولت بکنند بسهو و اشتباه میخواستند که نام کرد را از صفحه روزگار
محو کرده و جمیع دهات را آتش زنند و عسکر هم از علم پولیتیک هیچ آگاهی ندارد
بهترین چیزها بجهة او جنگ و انتقام قتل و غارت سبب این بود که
دهاتها چه کردی چه آقا چه رعیت دهات را خالی کرده و بر سر کوهها پناه برده
و کناهکاران بزرگ هم در کوههای سخت پنهان شدهاند حالا دستگیر نمودن
اینها اشکالات بزرگ دارد و احتیاج بزحمات و مخارج زیاده دارد
چونکه اینها عشایر هستند و از جنگ باقاعده بیخبر هر یکی از اینها در گوشه پنهان
شده بیرون آوردن اینها صعوبت تمام دارد گذشته درینحال

حاضره

حاضره هم عوض اینکه حکم بکند که دهات خالی از سکنه را که پر از جنس و علیق دواب است
از دست غارتگران و سوزندگان نگهداری کرده یا در انبار نموده بجهة عسکر و
دواب تدارک توشه و ذخیره کنند یا اینها را یکی از شهرها برده فروخته تسلیم دولت
کنند چون اینها همه مال دولت است برای اینکه مال دشمن یاغی دولتست و یا اینکه
بدهات غارت شده نقل میکرد که در میان اهالی بیچاره و تاخته شده قسمت کنند
چون استحقاق این احسان را دارند و یا اینکه اهالی اندهات غارت شده را باین
دهات آورده این رستاها را بمحافظت اینها بکوشند بعوض اینها دهات را آتش
زده و تفاق و علیق را میسوزانند عمارت آقایان را چه دوست چه دشمن خراب
میکنند و از این کار نه دولت بهره مند است نه اردو نه غارت شدگان بیچاره چونکه
اینها همه قسمت سواران زیر دست و پیرزادگان صاحب منصب و سلطانان
و بجهه حفظ بعض جاها مامور نمیکردد حتی اگر در دست یکنفر آدم هم چیز غارتی

دیده شود از دستش بگیرید و باقی مانده آتش انتقام عساکر و غارتگران میسوزند
در صورت این کارها یا از خود اعتمادالسلطنه و یا از عدم منع او از دور
یا آنکه از بی قوتی و یا از بی استعدادی در نظم اردو و عدم منع آنها از این حرکات است
در هر حال مسئولیت بد و خوب همه با او است احتمال دارد و از این بی تدبیریها
نامناسبهای زیاد سر میزند بعضی وقتیکه آقایان و بیگزادگان
علما و عوام دیدند که سرکردگان و لشکر ایران بدون ملاحظه و استثنا و فرق گناهکاری تقصیری
از بیگناه همه را بمعرض تاخت و تاز و قتل و اسر و نهب میآورند تا میتوانستند آتش
میزنند تا میتوانند اسیر میبرند و میکشند ناعلاج جهت استخلاص خودشان چاره
اندیشیده و خودشان از مشایخ پناه در سرحدات ایران و عثمانی هست و آنجا
نشیمن دارند میکشند و اگرچه این مشایخ تا آنوقت هیچ گونه حرکتی بر خلاف دولت نکرده بودند
بلکه در جواب شیخ زاده و آنها را بکومک و اتفاق خود دعوت کرده گفته بودند

ما مردی

ما مردی درویش و دعاگوییم و با این کارها کار نداریم و از پس از آنکه ملاحظه کردند
دارایان خیالشان تنبیه و سیاست اشرار و اشقیا و راهزنان که ماده اختلاف و فتنه
و فساد ند نیست بلکه میخواهند همه کرد را از دم شمشیر بگذرانند آنوقت این کار رنگ و نوع
جنگ مذهبی و ملتی در نظر آنها جلوه کرده مجبور میشوند که اکراد سرحدات را هم تحریک
کرده و بالاتفاق زمستان گذشته بنای هرزه گذاشته بنای هزار گونه خرابی
و خسارتهای اسباب دولت شوند و دولت عثمانی هم در مقاصد ایشان همه
ضد این مطلب است و ما این تنبیه و سیاست اشرار است منع او را از قوه اقتدار
خود خارج خواهد دید همه این اشکالات و نامناسبات از سهو و خطای سرکردگان
بی تدبیر ساعت بساعت سر میزند حاجی صدرالدوله با این دقت تمام
این حرفها گوش میداد در روی اعتمادالسلطنه و سرکردگان دیگر را تکذیب
کرده بلکه ملامت مینمود که خود هم مستغرق این خیال [illegible] در خیال
اردوی ما همه متفرق و در کمال بی نظمی هر یک بطمع غارت رو بطرفی کرده

و همه یکرا رها کرده‌اند اگر سه صد نفر سوار یکدفعه بر سر ما بتازد ده طاقت و مقاومت
خواهد داشت خیال پادشاه بزرگ این نیست که یکطایفه را کلیتاً قتل کرده و یکجزء
مملکت خود را خراب کند بلکه خیال او تنبیه و سیاست اشرار و یاغیانست و همیشه
همراه الحکومت ساوجبلاغ مامور کرده‌اند و اکراد ساوجبلاغ شهر یکپارچه غیر
از دیوارهای خانه از سکنه متنفس در او نیست حکومت برای که باید کرد باز
میگفت دیروز بعضی از سرکردگان دهات چند راه از آتش لشکریان
مشتعل بود و دودش بر افلاک متصاعد بود به من نشان میدادند و میگفتند
و این چراغان جشن حکومت شما است و من بعوض آنها شرمنده میشدم من در باب
بروفق خیالات شما مراتب را به سپهسالار نوشته‌ام بهتر آنست که شما هم زودتر
به تبریز مراجعت کرده تصورات و فهمیدهای خود را زبانی بخدمت او عرض بکنید
که بلکه چاره پیش از وقت بکار برده شود و وعدها هم کرد که کاغذی در این باب
به سپهسالار نوشته بوساطت من روانه نماید آنگاه من گفت بروید پیش اعتماد
السلطنه

اعتماد السلطنه و آنچه من گفته بودم باو هم بازگوئید و منشی باشی خود را هم همراه
ما کرده به پیش اعتماد السلطنه روانه داشت و باو پیغام داد که فلانی از ابتدای
کار تا حال از همه وقایع باخبر بوده و هرچه بوده و نبوده از کم و کاست بشما حالی کرده و
اطلاعات مفیده به شما خواهد داد پس با چاپار اعتماد السلطنه رفته او را آنجا ندیده
بچادر وزیر فواید که در سر نهار بودند وارد شدیم ایشان را با چند نفر در سر سفره نشسته
دیدیم اعتماد السلطنه با غفلت تمام مثل اینکه در بزم عیش نشسته و از هیچ جا
خبر ندارد با لباس غیر رسمی بلکه با شلوار جوراب با سرداری مشغول خوش دماغی بود
این نهار بنهار ناپلیون در میدان جنگ بیکرد هیچ گونه شباهتی نداشت باری
ما اول بار درباره دهات که در دست تالان و همه قرین خطر و هلاکت بود حرف زدیم
اعتماد السلطنه اطمینان داده که در بعضی دهات سرباز گذاشته شده و از هر جهت
محفوظ خواهد شد ولی ما در جواب گفتیم همان سربازهای مستحفظ با دیگران متفق

شده خود غارت میکنند و دهاتی که با وجود حفظ سرباز آتش زده بودند آن

دادیم در این خصوص جواب شنیدیم از یکطرف وزیر فواید جواب

داده این گونه آتش زدنها و خراب کردنها در جنگ فرانسه و پروس هم

واقع شده بنابراین ما هم مناسب ندیدیم که بعضی حرفها راجع بدولتخواهی ا

ایرانیت زده باشیم و انصاف ندهیم و این را هم بگوئیم که اعتماد السلطنه

میگفت که حکمهای شدید کرده ام حتی میرزا ابوالقاسم که در میان دو است

وجلو دولت مجید چانست نوشته ام که اگر قباله از شما در تنکردی دیده شود

کندن او بر شما ممنوع است از این معلوم میشود این حرکتهای خلاف اردو

خلاف رأی اعتماد السلطنه بوده و لیکن او را نه تدبیری در نظم لشکر و نه قدرتی

در منع ضبط آنها بود از اینجا معلوم میشود درجه سرکردگی بالاتر از حد او بوده و چنانچه

ما فهمیدیم اعتماد السلطنه و وزیر فواید و صدر الدوله هم

بطریق همچشمی با هم رفتار میکردند هیچ گونه از آنها خیال محکومیت

دیگری

وزیر دستی دیگری در نظر نداشت و بی‌نظمی لشکر یکی هم از آنچه بود آنگاه اعتماد

السلطنه فرمودند که حکمی بسلطان که در دارلک ده ارمنی ها با چند نفر سرباز

هستند بنویسند و از این ده و اهالیش ارمنی هستند متوجه بوده متعرض آنها نشوند

پس ما از نزد اعتماد السلطنه بیرون آمدیم و امشرف اعتماد السلطنه

بعوض یک سطر حکم بسلطان تفنگ مارتینی که در دوش آدم ما بود بجهة رسوم

برداشت و آخر هم نه تفنگ داده نه حکم داده شد وقتیکه از چادر بیرون

می آمدیم اشتعال آتش قریه لج که در دست تاجرباشی بود مشاهده کردیم

و کم کم بطرف او رفته دیدیم که همه خانهای ده و عمارتهای آقائی آتش گرفته

و انبارها بغارت رفته و همه یکمشت خاکستر شده درین باب دوباره با اعتماد السلطنه

نوشته شده و نتیجه وعده و نگاهداری و اطمینان بجماعت بیش داده بود بنظر او

داده شد دلیل بی‌نظمی در اردوی اعتماد السلطنه

در حالتیکه ما در چادر وزیر فواید در خدمت
اعتماد السلطنه بودیم یکنفر از خوانین قراپاپاغ نفس زنان داخل چادر
شده و با آواز بلند بنای شکایت گذاشت که این چه انصاف و چه مروتست
ما کرد نیستیم و کافر نیم که سرباز و سواره آمده ما را غارت کنند سواران ما در اشنو
همراهی شاهسونها در مقابل دشمن سر میدهند و چهل نفر هم از ما کشته
شده از این طرف دهات ما بغارت رفته زن و بچه و زنهای ما باسیری بردند
این است حالت ما را می‌آورند اعتماد السلطنه حکم کرده نقاره‌ها را
گرفته بصاحبانش رد کنند و الا کاسهٔ آتش ریخت دوباره پر نشد

در حالت میناآقا یکی از اشرار و مادهٔ بزرگ فتنه
و فساد و باعث چه قدر خونریزش و شورش شده بود دو هزار جنگی در قلعهٔ اندر
قاش بنای استادگی گذاشته و تدارک مقابله و مقاتله میکرد از دقا در آقا
بجلیزها

بخیال اینکه ده بزرگ خود را از صدمهٔ توپ و تفنگ و خونریزش و غارت
خلاصی بدهد ولو کان پسر او را که با خواهرهم یاغی بود بکشتن بدهد با محمد صادق خان
آجودان باشی ساخته او را همراه خود برداشته در نهم ماه ذیحجة الحرام رو بطرف ده
خود میگذارد بلکه پسر خود را تسلیمان داده او را از این غلط باز داشته تا بر دو پیاده
و بدون اجابت مسئول خارج از ده مانده و پیغام سخت شنیده و بار دو
مراجعت میکند انوقت توپ بندی اندر قاش اردو لازم میشود دیگر
قادر آقای مغرور بهر طور که بود تدبیرها و تدبیرها بکار برده پسر خود را با صد نفر سوار
منهزم کرده ده خود را از صدمهٔ توپ خلاصی میدهد خان بابا خان پسر محمد خان
و کاغذ سفارش نامهٔ اعتماد السلطنه در حفظ دهات او در سر راه اردوی طهران
واقع بود نوشته بود با چند نفر سوار باردوی طهران رفته و اظهار اطاعت کرده
میکرد در هنگام مراجعت دریا از دهات خود تدارک سورسات را میدید

میان آدمهای او و اهل اردو نزاع شده خودش با چند نفر نوکرش بدست
عساکر طهران کشته میشوند   ما چون اوضاع اردو را باین حال
دیدیم و امید و راه چاره بجهة منافع شخصی خان با آمدن اردوی ارانی داشتیم ندیدیم و از
یکطرف دیگر شنیدیم که اردوی طهران که پس از فوت شاهزاده حمزه میرزا
با حاجی سهام الدوله سپرده شده بود از راه افشار میآیند که باین اردو
ملحق شوند و هر ده که در سر راه ایشان است آتش زده اسبابهاشان را غارت کرده
و هر کس که بدست میآید بقتل میرسانند چنانچه اول سر راه اردوی طهران دهات کثیر
فضل الله بیک بوده فضل الله خان قتل و غارت او را فهمیده دو نفر از پسران خود
را بضمانت داده و ده هزار تومان برسم تعارف پیشنهاد میکند که متعرض دهات
او نشوند و ا قبول نشده جمیع دهات او را غارت میکنند حتی اینکه در مقام مقاومت
هم جمع کثیری از سواران فضل الله بیک مقتول میشوند اردوی طهران
تمام دهات

تمام دهات را در سر راه بود چنانچه جوانمرد یا پانزده پارچه دهات مجید خان را
در دست خارجه بود همه را چاپیده و آتش میزنند اما الاصوب در این مقدمات
راهی نشوند محل خودشان را خالی کرده و دست عیالشان را گرفته بجاهای سخت فرار
میکنند هر گاه که اردو بگیر بیاید بمضایقه مقتول میسازند با وجود این اوضاع ماندن
خودمان در اینجا محل خطر دیده اسباب مراجعت به بناب را آماده کرده راه
افتادیم وقتیکه وارد بناب شدیم بعد از دو روز که چهاردهم ماه ذیحجه
بود جناب سپهسالار اعظم که میخواهند باردو بروند تشریف فرما شدند در خانه
حاجی علی قاضی منزل کردند از بعضی بیخدمتیها که کرده شد و جوابهائی از
طرف ایشان شنیده شد معلوم گردید که هر گونه بی نظمی و رفتارهای بیقاعده که در اردو
سر زده بخلاف رای ایشان بوده است و آنچه که ما فهمیدیم این همه بی نظمیها و کارهای خلاف
اردو اقتضای وجود چند سرکار سپهسالار اعظم و تدبیرات و نظم او را
در اردو کرده است آمدن او مایهٔ شادی و خوشنودی همه مردم شد

امیدوار بودیم و تشریف بردن ایشان باردو تدارک همه سهو و خطا و بی کفایتی
سرکردگان و ریشان اردو را خواهد کرد و بعضی نظام و تمشیت کل در میان
لشکر خواهد داد و این لشکرکشی عاقبت بنجابت و کاردانی او بمرام خیر کفایت خواهد
نتیجه بخشید وقتیکه به بناب رسیدم از هر جا و هر مکان حججی تعریف و توصیف
و تعریف آقا علی قاضی بناب بود و همه کس او را اخلاص دهنده و
منجی لقب کرده میکشید اگر او نبود بناب از دست رفته بود چونکه چه پیش از
آنکه مدد از آذربایجان برسد چه بعد از آن قاضی مانند یک نفر جنگ آزموده رشید
دو وطن پرست شهر را در خطر دیده در هر طرف شهر سنگرها بسته و باستیانها درست
کرده و جوانان را متفق و بر سر خود جمع نموده و ایشان را بدافع دشمن و نگهداری شهر
تشویق میکرد در هنگام محاربه بمدت یک هفته بدون اینکه اظهار خستگی یا اندک آسودگی کند
با اتفاق پسر خود همه اهالی شهر را در برابر دشمن نگهداشته زبان بزبان به سنگرها
سرکشیده بهرکس لازم بود گلوله و باروت قسمت میکرد و از هیچ گونه
مدد و معاونت

مدد و معاونت چه پول چه بیان چه چیز دیگر مضایقه نمیکرد چنین عالمی در ایران
بندرت پیدا میشود من بزیارت این چنین شخص بزرگ شتافتیم و بعضی از فضلا
و برادر حاجی میرزا جلیل مجتهد مراغه را هم در اینجا دیدیم تشریف داشتند
شکل و شمایل با مهابت و قد بلند با اعتدال و حرکات و سکنات عالیه و حالات
و بیانات معقولانه آن یگانه مرد ایشان را که درباره او می گفتند تصدیق میکردند
لازم دیدیم که تقریرات او را که بکم و زیاد در کیفیات و حالات محاربه حاکی بود
اینجا برشته تحریر بکشیم بیانات و اعلانات چنین شخص بزرگ و بی نظیر
متضمن منافع کلیه و محل اعتماد و اعتبار عموم ناس است در خصوص
شاهزاده حاکم ساوجبلاغ قاضی گفت وقتیکه شاهزاده از ساو
جبلاغ فرار باینجا رسید ما هم ملاقات کردیم ایرادها در این باب کردم
شاهزاده در جواب من گفت در صورتیکه حکومت تبریز با آنکه اسباب
سازش فراهم آمده و خلعت هم داده و به تبریز هم نوشته بودم کاغذ بر

بر سر کاغذ باصرار تمام مرا مامور بگرفتن حمزه آقا میکنید تقصیر من چیست از وقت
چند طغرا کاغذ هم نوشته میرزا احمد منشی باشی بر من نمود مضمون همهٔ ولایت بر
صدق مقال او داشت در خصوص حکومت تبریز و منشی باشی
کشته وقتیکه اکراد چلبیک را ده امامقلی میرزا است چاپیدند
من با امامقلی میرزا کاغذی نوشتم و پیش از وقت جلو یاغی گری و شورش
اکراد را گرفتن لازم است تدبیرات لازمه و چاره جوئیهای واجبه تصور کرده اجرا
باید داشت شاهزاده کاغذ مرا به پیشکار آذربایجان میرزا احمد منشی باشی
روانه داشته بود من هم خیال کردم که کاغذ دیگر بمنشی باشی نوشته و شرح
مطالب بکنم نرسیدم کاغذ من بنظر مبارک والا رسید و شرح مطالب [illegible]
باید در صورت حالیکه هم بلاواسطه بخدمت حضرت ولیعهد عرضه دارم
از آنهم مناسب ندانستم آخر کیفیت را به آقای مجتهد سلمه الله تعالی
نوشتم با اطمینان اینکه بتوسط ایشان بنظر مبارک برسد و از راستی
کیفیات

کیفیات اطلاع بهم رسد جواب کاغذ مجتهد را منشی باشی بدینمضمون بمن نوشته بود
و آنچه اتفاق افتاده چندان محل اعتنا نیست اینها چند نفر دزدان راهزن هستند
که گاه گاه آمده تاخت تازی مختصر نموده بر میگردند هم چنین در حاشیه کاغذ امام [مقلی]
میرزا بجهت من نوشته بود شما چقدر آدم جبون و کم جرأت هستی که از این جزئی مختصر
پریشان خاطر و مشوش میشوید یکدسته دزد راهزن اکراد آمده غارت کرده اند اینقدر
نقل ندارد دیگر مقرب الخاقان قادر آقا و محمد صادق خان آجودان اینجا هستند
و اینقدر شما مضطرب شده اید چون سخن اینجا رسید گفت و بعد از قتل و غارت میان
دوآب با آقای منشی باشی نوشتم و اینها چند نفر دزد و دله نیستند بلکه جمعیت [کثیری]
از اعیان اکراد و خروج شیخ عبیدالله است باید جلو این کار را گرفت والا
شما امر را اینقدر غافل میگذرانید درست است من پیر مرد جبون هستم و با تجربه کار هستم
میدانم که این کار بجای بزرگ خواهد کشید و باید مدد فرستاد و تدارک نمود منشی باشی

در جواب نوشته بود هیچ نقل نشده است جناب مستطاب شیخ عبیدالله
هیچ از اینگونه خیالات ندارد چنانچه خودش با نوشته اطمینان داده است
برادر مجتهد مراغه در مجلس حضور داشت گفت برادرم پس از مقدمه میان
دوآب به منشی باشی کاغذی نوشته بود از این قبیل شرحها داده بود آنهم
از اینگونه جوابها شنید در آخر کاغذی سخت و درشت به منشی باشی نوشت
که دنیا همه خراب شد هنوز مینویسی هیچ نقلی نیست منشی باشی باعتقاد خود
اینقدر تأخیر در فرستادن لشکر کرد که اکراد تا حال تاخته و خرابی را باینجا رسانیدند
سیف العلما گفت وقتیکه اردوی شیخ زاده از میان دوآب بطرف
بناب حرکت کرد محمد آقای مامش بشیخ زاده گفته بود اول باید رسولی
پیش قاضی فرستاد شاید بی خونریزی و جنگ بناب را متصرف شویم پس رسولی پیش
فرستادند رسول اسمعیل آقای قراپاپاغ بود بعد از اظهار مطلب من جواب دادم
از شیخ زاده

و شیخ عبیدالله مردیست ملا و من هم مردی هستم ملا من کمتر از ملا محمد
زنجانی نیستم که مدتها در جلو دولت استادگی کرده جنگ میکرد من هم میتوانم
با تبعه خود در مقابل یک ملا استادگی بکنم پس جنگ نکرده باو تمکین نخواهیم
کرد بعضی جوابهای ملایم دیگر در مقابل اینها گفتم یک دو روز دیگر از مقدمه گذشت
مقرب الحضرت حاجی صدر الدوله و اقاخان سرتیپ
وارد بناب شدند آنوقت باز پیر محمد آقاسی که آمده اظهار مطلب پیش قاضی
کردند این دفعه من جواب دادم که آنجناب من تنها بودم حالا صاحب منصب دولتی
در اینجا حاضر است سؤال و جواب با او است وقتیکه کار از او گذشت آنوقت من
علمای مراغه را جمع کرده و در خصوص مشورت نموده جواب خواهم داد چند روز
هم باید گفتگوی این مطلب بشود غرض من از این دفع الوقت آن بود بلکه چند روزی
بدین نوع سر اکراد را چاپیده باشم تا اینکه مدد از تبریز برسد سخن که از طرف
محمد آقای مامش کاغذ پنهانی هم آورده بود باین مضمون که در هنگام

محاربه برق ما سبز نیست و اگر لشکر ما و قراپاپاغ در عقب لشکر باشیم متوهم از
انطرف ما و از این طرف شما لشکر شیخ را در میان بگیریم و اگر ما در مقدمهٔ لشکر
باشیم چنانکه خیال شیخ زاده و حمزه آقا ما را خائن دانسته و از ما بیم پا کنند
در این صورت ما را در مقدمهٔ لشکر قرار بدهند در آنوقت ما را قوه محاربه نبود
با اردوی اهانت باری سخن گذار با حاجی صدر الدوله هم سؤال جواب
کرده و جوابی موافق مطلب خود نشنیده مراجعت کرد — در حق اعتماد
السلطنه در باب — پس قاضی شروع کرد بذکر حالات اعتماد
السلطنه و بی‌نظمیهای اردوی او در باب اتفاقات که اعتماد السلطنه
در نظم داشتن اردوی خود کمال عجز داشت و لا دست تعدی نهار از اهل
بناب کوتاه دارد و اگر باغات بناب را اردوی او خراب کرده و رعیت را
هم از حد زیاد ستادی کردند اعتماد السلطنه نمیتوانست نه اردو را نظم بدهد
و نه هم میتوانست با ایشان تنبیه بکند در ایام محاربه سکورپک نامی
ارکوکان

ارکوکان بمن نوشته بود که از تبریز قورخانه می‌آرند لازم است که سوار از
اعتماد السلطنه گرفته روانه بکنید چون بغیر از ده سوار مستحفظ ندارد و در این
اطراف هم سوار کرد دیده شده می‌ترسم قورخانه را ببرند پس شخص اعتماد
السلطنه رفته کاغذ او را نشان دادم گفتند دروغ است چه میگوئید هیچ نباشد
بیست نفر سوار همراه است آنوقت حکم کرد که سواران رحیم خان و محمد صادق خان
اجودان باشی رفته قورخانه را بیارند سواران در سر راه قرا ذکر نام دهی
باباجان آقا نایب قدیم طویله مبارکه سرکاری بود و رعیتهایش همه شیعه بودند
تاخته حاجی علی عسکر نامی اندک دولتی داشته بود گرفته و خصیتین او را میان
چوب گذاشته و شکنجه داده مطالبه پول میکنند حاجی علی عسکر لابد هر چه دارد
میدهد بعد از آن استشهادی در خصوص تمام کرده پیش من آورده و میگوید بالباس
اینگونه ظلم که شیعه بشیعه میکنند مکروه است پس من حاجی را پیش اعتماد السلطنه
برده مراتب را نقل کردم اعتماد السلطنه متعهد شده آنچه از حاجی برده‌اند

حکم استرداد بکنند ولی بعد از آن این وعده فراموش شده بهیچ وجه اجرا نشده
یکدسته عسکر هم ده ارزرو قرامی چاپیدند و با آنها هیچ گونه مؤاخذه نمیشود
قراچوپوق هم چپیده به مناسبت بجله اکراد مقاومت کرده چندان
ضرری از ایشان ندیده بودند از تطاول عسکر بناب راه یافته باعتماد
السلطنه شاکی شده بودند اعتماد السلطنه در جواب گفته بود بیله بیل یعنی چنان
فرض کنید که بلباس شما را تاخته است ساکنان آن قریه چون این سخن را شنیدند
گفتند خیلی محزون و سبب دلتنگی من شد   باز گفتند قدری
اردوی شیخ زاده محله بیرون بناب را مسخر کردند و خواهند شد از آن
طرف هجوم آورده لشگر ایرانیان بگیرند اینقدر باعث دهشت و وحشت ا
هل شهر شد بهر طرف فرار میکردند من از این کار آگاه شده خلق را فراهم آورده
و تشویق بجنگ کرده اکراد را دور کردیم اعتماد السلطنه شبی در
اثنای محاربه بمن نوشته اگر امشب بجهة عسکر تدارک نان نکنید احتمال دارد
همه پراکنده

و همه پراکنده شوند من بجد و جهد تمام نان بقدر کفایت تدارک کرده روانه
کردم   می گشتند و وقتیکه اردوی شیخ زاده
خود را پس کشید من این بی نظمی های اردوی ایران را دیدم نتوانستم تحمل این کار حیرت افزا
بشوم خواستم سوار شده بطرف مراغه بروم اهالی بناب جمع شده استدعا
و خواهش ها کردند نمیگذاشتند من از بناب بیرون بروم و سبب این حرکت را
هم موقع را از من پرسیدند در جواب گفتم الحمدلله خطر اینجا گذشته است حال باید
بروم و امداد اهل مراغه   را بکنم و احقاق مطلب را نمیتوانستم بیان کنم
اهالی بناب می گفتند خدا نکرده خطری در راه بشما برسد و ما بی سر میمانیم
تا آخر الامر رفته و از عزیمت من باعتماد السلطنه خبر دادند چون من پیش او رفتم
سبب حرکت مرا پرسید گفتم عسکر شما دست بهرزگی و بی نظمی ها در آورده اند
و از طرف شما هم هیچ گونه نهی و ممانعت با آنها نمیشود در اینصورت می ترسم

داها اسباب از هر کنیای عسکر به تنگ آمده بنای شورش بگذارند
از وقت من مسئولیت پیدا کنم بلکه بنظرها چنین جلوه خواهد کرد که سبب تحریک
من شده ام انوقت خدمتهائی من بدولت و ملت کرده ام همه هدر رفته بدین جهة
میخواهم چند روزی خود را کنار کشیده باشم اعتماد السلطنه مانع من شده
وعده کرد که بعد از ان اردو را منظم بدارد اعتماد السلطنه پس از
کوچیدن از نیاب من نوشت راهنماها با شما در کار خدمت کرده اند و زحمتها
کشیده اند نام آنها بجهة من بنویسید من هم به دولت نوشته جوائز خیر برای آنها
حاصل کنم من در جواب نوشتم حفظ کننده شهر من نخودم بلکه وطن پرستی خود را
ادا کرده ام محافظین و خدمتگذاران توجهی بدهند تا فی خدمت انها لازم است
و اجرای خدمت همراهان من این است که در همه جا قدغن بفرمائید عسکر منظم
رفتار نموده مزاحم احدی نشوند در حق کلالی آقا باز گفته که حق
الان کلالی آقا تا بارد و باعث منافع و فواید زیاد شده برادر و برادر زاده
ام هم بود

در مقابل دشمن ایستاده بقاعده جنگ میکردند بلکه خسارت زیاد هم کشیدند
چنانچه تصورات و مسموعات اقبال الدوله را
در جای خود ذکر کردیم در اینجا هم مکرراً لازم می بینیم و به تحریر بیاریم چنانچه افکار
عموم اهل ارومیه بر آنست و اگر بدقت ملاحظه شود سبب این فتنه و شورش
فوری هم اقبال الدوله بود در ماه شعبان محمد آقای مامش وارد ارومیه
میشود به اقبال الدوله اظهار اطاعت و فرمان برداری خود کرده میگوید بنابر مطالب
خاطر شما حاضرم هر چه بفرمائید خلاف شیخ عبیدالله رفتار کنم پس از آن خواهش میکند
حکومت اشنو و سایر جاها را باو داده شود چونکه در انوقت ایلخان شکاک بنای
یاغیگری گذاشته بود و دفع و رفع آن لازم بود بنابر اشاره اقبال الدوله
محمد آقا چهارصد سوار از سواران ایل مامش بارومیه حاضر میکند چند روز
از این مقدمه گذشته محمد آقا رسید ناگهانی شیخ عبیدالله و عبدالله خان
زرزا بارومیه و ملاقات آنها را با اقبال الدوله مشاهده میکنند

نتیجهٔ این ملاقات آن شد که بلوک اشنو و سوما و برادوست و
دشت بیل و مرگور بطریق اجاره تحت ریاست شیخ عبیدالله در آمد
محمد آقا از مشاهدهٔ این حال امیدواری خود را هم پهلوی نومیدی و مشاهده های
خود را هم خویش دیگران دیده و با دلشکستگی تمام دست سواران خود را گرفته از اردوی
بلاهیجان و محال سکنای ایل مامش شد و مراجعت کرد کار بدین وتیره ماند
بود تا اینکه شیخ پسر خود را همراهی حمزه آقا بساوجبلاغ فرستاده خود شهر
هم با آن آلت اقتدار و از خود اقبال الدوله پذیرایی کرده شد معارضهٔ او را
خواست و بر سر ارومیه هجوم آور شد و در تاریخ هشتم شهر ذیقعده الحرام یکی از خلفای
شیخ محمد سعید نام داشت از طرف برادوست با چهار هزار جمعیت سواره
و تفنگچی بسر ارومیه یورش آورده بقلعهٔ اسمعیل بیک فرسخی شهر نزول میکند و در آنجا
سنگر می بندد اقبال الدوله حاکم ارومیه از یورش دشمن واقف
گشته با خسروخان و محمدرضا آقا سرتیپ قورخانه با دو فوج سرباز

و دو عراده

و دو عرادهٔ توپ رو باکراد آورده در قلعهٔ بدربو در مقابل اینها صفوف
جنگ آوری آراسته کرد سواران اکراد ولا هجوم بر سر قریهٔ کولان آورده
و با وجود اینکه حکمی بتوسط جناب قونسول انگلیس در باب معافیت این قریه
و اهالیش بجهة نصارا بودند از شیخ گرفته بود از نهب و غارت مضایقه
نکرده بلکه شش نفر هم بقتل رسانیدند آنگاه قدری پیشتر رفته شش قریهٔ دیگر نصاری
و در آن حوالی بود و ده پارچه دهات هم سکون شیعه بودند تاخت و تاز کرده بدون ملاحظه
معدودی از اهالی آنجا بقتل میرسانند اهالی دهات چون بواسطهٔ قتل و غارت میان
دو آب همه متوحش شده بودند بکلی واهمه کرده روی بگریز آورده خودشان را
بشهر رسانند آنوقت اقبال الدوله روی باکراد آورده از طرفین آتش
جنگ مشتعل و نزدیک بغروب هر دو لشکر دست از جنگ کشیدند و بهای
و اقبال الدوله براه دشت حلی مراجعت در میان بحر عمقی کیر کرده

هر قدر تلاش می کنند بیرون نمیتوانند بیایند اقبال الدوله خود در قلعه
شده و بیرون آوردن توپهارا بعهدهٔ محمد رضا خان میگذارد مشارالیه هم
در حال شصت نفر را با علی سلطان نام بر سر توپ گذاشته از عقب
اقبال الدوله راهی میشود اکراد از این مقدمه اطلاع پیدا کرده و فرصت را
غنیمت شمرده از قلعه بیرون آمده و بر سر آن شصت نفر حمله میبرند سربازان بیچاره
را با سلطان همه از دم تیغ میگذرانند و ده عراده توپ را هم متصرف میشوند در آن
هنگام و ببرز سر میداد اکراد اهل قلعهٔ اسمعیل با امداد آنها بیرون میآیند
احدی کشته نمیشد بلکه اکراد مظفر میشدند و اقبال الدوله حصار را از دست میداد
و اکراد در حصار را گرفته کار را بر حصاریان تنگ نمودند هر قدر از قلعه بدر بر و با تیر توپ
اکراد را می کشتند و اخر ما ایشان بیشتر میشد رنگیخته حصار را رخنه پیدا کند
شیخ علیخان سرتیپ پسر عموی تیمور پاشاخان و فوج خوی و جانبازیان
شهر دار دو بها از مقدمه خبردار شده با ششصد نفر سوار خوی جهت را
یا ملک.

بکومک محصورین رسانده اهل قلعه از رسیدن او جان تازه گرفته و دروازه
را گشوده و به سپاه خصم تاخته چند نفر از آنها را کشته و آنها را پس نشانده و دوباره
خود القلعه می گشتند شیخ عبیدالله چون از جنگ محمد سعید و اقبال الدوله
مطلع شده در چهاردهم ذیقعده از طرف مرکور از دهات ... با سه هزار نفر
سواره از عشایر و قبایل هرکه در راه و دشت پل شهر ارومیه یورش میآورد
و در کوه سیر در قریهٔ سرکس که از طرف جنوب تا شهر نیم فرسخ است خیمه
اوتراق بر پا می کنند کوه سیر ییلاق مسیونرهای امریکاست که در دامنه آن
کوه عمارت عالی با قلعه درست کرده اند شیخ حکم میکند که از هر طرف آتش بشهر باران
می بندند محمد سعید خلیفه از قدوم شیخ شنیدند
مستحضر شده و از قلعه اسمعیل بیرون آمده باردوی شیخ ملحق میشوند قوه حربیه هر دو آنها
زنگیث هشت هزار آمد و اما عدد بزرگ از آنها لات لوت اسلحه ایشان چماق و
حربه ایشان نیزه نشسته شمشیر دم برگشته تفنگ قنداق افتاده بود اما مشهد

از بیم جان اندیشناک و پریشان حال بودند و فریاد تا بر آسمان میرسانیدند
و همهٔ اهالی از چند روز باینطرف بازار دکان بسته مشغول به سنگر بستن بودند
و در شهر باستیا درست میکردند و خودشان هم مسلح مهیای رزم ایستاده بودند
شیخ عبیدالله بعد از مشورت با خلفا و آقایان که در خدمت او بودند کاغذ تهدید
آمیز بشیخ الاسلام و مجتهد شهر نوشت بمضمون اگر طالب خونریزی
و اذیت و آزار نیستید و قتل و غارت اهالی را نمیخواهید باید شهر را بمن تسلیم کرده
و آسوده باشید من مراعات مردم کرده و با قاعده و قانون حرکت کرده نظم
بشهر خواهم داد و نخواهم گذاشت احدی دست تطاول و تعدی بکسی دراز کند و ضرر
بمال و ناموس عرض کسی وارد بیاید   بعد از رسیدن
این کاغذ علمای شهر در یکجا جمع شده شوری میکنند و چون نه اقبال الدوله
در شهر بوده و نه سواره و عسکری در مقابل خصم مهیا و آماده کرده بمدافعه انها مشغول شوند
این مصلحت را در دفع الوقت دیدند که بلکه مددی از انطرف بانها برسد و جواب کاغذ
شیخ را

شیخ را بدین مضمون نوشتند جناب شیخ شما ادعای سلطنت و عالم
گیری دارید سلاطین را مخابره با ملوک لازم است نه با رعایای غیر مقتدر در صورتیکه
بزرگتر از ما سر تسلیم پیش آورند ما را چه عذری خواهد ماند و در دادن شهر
هیچ مضایقه نداریم شیخ بسخنان اینها اعتنا نکرده و اول روز جنگ تهیه تسلیم شهر
خواسته بودند قبول کرد   از انطرف که ازشان را نوشته با اقبال
الدوله آگاهی دهند چند نفر از اهل شهر که هواخواهان شیخ بودند قدری تلاش کردند
در رعایای شهر را تسلیم کنند تلاش اینها فایده نبخشید درین اثنا کلونل خلیفه کاتولیکها
و ساکن ارومیه پیشنهاد ملاحظه حفظ ملت و تبعه خود انصاری بودند خواجه داوود
وکیل قونسول دولت عثمانی را باتفاق مسیو سولومان واعظ بخدمت شیخ
روانه میدارد و رقعه از شیخ خواستند معافیت اتباع انجمن از ترس اینکه در جنگ
و خونریزی ایشان نیز نتیجه در محل آسیب و حوادث مانده از صدمه اکراد سالم نمانند
این چند نفر بطور رسالت روانه خدمت شیخ میشوند هنگام ملاقات مطالب خودشان را

بشیخ اظهار داشته بدینگونه جواب میشنوند اولا شیخ میپرسد شماها که هستند مسیو سلومان
در جواب میگوید این شخص رفیق من وکیل شهبندر دولت علیه عثمانی مقیم ارومیه است
شیخ میگوید من عزم خود را جزم کرده‌ام ایران و توران و خاک عثمانی را بحیطه تصرف
بیاورم دیگر لزوم و احتیاج بقونسول و وزیر مختار نمیماند اولا عزم ان دارم که ارومی را
تصرف کرده و نظم بدهم و رفع ظلم و تعدی از همه کس بکنم و بعد خاک عثمانی را مسخر کرده به نظم
و قانون با سایش اهالی انجا بپردازم و بیخ درخت جبر را از انخاک بر کنم و درخت ازادی را
بکارم بعد از ان کلام چند نفر از اکراد که در خدمت او کمر بسته ایستاده بودند نشان داده اعاده سخن میکند
و میگوید اینها که می‌بینید هر یکی سردار و رئیس ایل بزرگ بوده‌اند از بس که در این چند سال
جبر و تعدی میکشند از دولت عثمانی می بینند بدین درجه ذلت و نابودی تنزل کرده
با نهایت نومیدی و مصیبت روزگار خود بسر میبرند قصاص اینها را باید بکنم تمام علما و خلفا
که در حضور شیخ بودند همه این سخن را تصدیق میکنند انگاه دوباره برسولان
میگوید اگر شهر ارومیه را بدون نزاع من تسلیم نکنند یقین بدانید که بجان

ومال

میان دو آب انداخته چیزی از آن باقی نمیگذارم ولی در هر حال در حق
مسیحیان حمایت رعایت را مضایقه نخواهم کرد
در اثنای این دو نفر رسول در نزد شیخ بودند اقبال الدوله از گذارشات
اطلاع پیدا کرده روز پنجم ذیقعده بشهر مراجعت نموده و افواج را بدور حصار قسمت
و توپها در سر برجها کشیده و باتفاق اهالی شهر مشغول استحکام و سنگر بستن دور
شهر میشود انچه در شهر سواره بود بمحلات قرار میدهند که در نگهداری شهر حاضر باشند و بجهة
تحصیل وقت بتوسط حکیم صاحب کالولیک منشی را بخدمت شیخ روانه کرده
دوباره سه روز مهلت میخواهد تا اینکه در خصوص تسلیم شهر جواب قطعی و صریح بتوانند
بدهند شیخ در جواب او در حضور رسولان کالولیک میگوید من افکار اینها را
میدانم میخواهند کار را بدفع الوقت انداخته باشند منتظرند که کومک از طرف تبریز
برسد نیات اینها پیش از وقت بمن معلوم است تقریرات او از مراسلات و روز
نامه چاپار را الحق کرده و نزد او آورده بودند و از خیالات حکومت تبریز

وآمدن تیمور پاشاخان بامداد باهالی ارومیه وانچه راجع دولت
اردوی ایران بود مستحضر شده بود ولی خیالات آنها باطل و موهوم است
زیراکه عساکر و قشون هر قدر بامداد اهالی شهر بیاید من آنها را مغلوب و متفرق
خواهم کرد در هر حال تا فردا ظهر مهلت میدهم اگر تا انوقت شهر را تسلیم ننمایند
شروع بجنگ کرده آتش باران خواهم کرد انگاه کسیرا امید خلاص از غضب
من نخواهد ماند پس رسولان چه فرستادهٔ اقبال الدوله چه رسولان کلونل
مراجعت کرده مراتب را باقبال الدوله مشهود میدارند اقبال الدوله
تدابیر لازمه بکار برده انچه که لازمهٔ حفظ حراست شهر است تدارک کرده مستعد مقابلهٔ
خصم می نشینند روز دیگر نور بخشم شیخ عبیدالله با شیخ صدیق پسر ارشد
خود و محمد سعید خلیفهٔ خود را با پنج هزار نفر مامور تصرف شهر میکند مامورین
بهیئت مجموعی از طرف دروازه عسکرخان که از طرف مغرب ارومیه بود
بر سر شهر هجوم آور شده نایرهٔ جنگ اشتعال می پذیرد و شهر را محاصره کرده
بفاصله

بفاصله سه روز جنگ امتداد پیدا میکند و اشدت توپ و تیر تفنگ و توپ
سربازان سر برج ها در هائی از دروازه شهر نزدیک بدن سنگر بسته بودند
انها را مجال پیش آمدن نداده بعد از مقتول شدن سیصد نفر از انها قدم پیش
نگذاشته در نزدیکی شهر در ده کوچکی اقامت میکنند درین رزم
چون لشکر دولت در پشت سنگرها محفوظ بودند بغیر از چند نفر از انها تلف نشد
درینوقت قونسول انگلیس مقیم تبریز که بطور مسافرت در ارومیه بود دیگ کلایف
دوقرض شخصی خود دانسته پیش شیخ میرود اولاً انکه چند روزه اهالی شهر التماس
میکنند بلکه بدین سبب خونریزی و قتل و غارت موقوف شود ثانیاً انکه
معدودی از مسیحیان در شهر در محل خطرند بشیخ میگوید این مسیحیان
باید از لشکر شما به هیچ وجه صدمه مالی و جانی بانها نرسد و همچنین بعضی
مطالب راجع ببقای صلح و دفع شرارت بمیان میاورد و پس از آن
باتفاق سیمون نام پیشکار رئیس کاره شیخ بود بشهر عود میکند

هجمات شیخ را با قبال الدوله اظهار کرده و سیجیار را از
شهر بیرون آورده و بجای دیگر کوچ میدهد و همین که نزدیک باغات
و سنگرهای شیخ از سنگرها بقصد جان او یک تیر تفنگ خالی میکنند و قونسول
از مشاهدهٔ این حال در نهایت ترس و بیم و غایت ناامیدی جلو بر گردانده
همراهی سیمون و چند نفر از آن بطرف شیخ فرار میکنند شیخ از این
واقعه خبردار شده چند نفر سواره همراه او کرده از راه سلدوز روانه
ساوجبلاغ کرده در خصوص مراقبت او کاغذی هم به پسر خود شیخ
عبدالقادر مینویسد سوار همراه او کرده او را به تبریز برسانند وقتیکه
اقبال الدوله از مقدمهٔ تیر انداخته شدن قونسول اطلاع پیدا میکند غافل
از اینکه او بطرف ساوجبلاغ روانه شده مسیو سلومان پیغام
میدهد ماندن قونسول در چنین وقتی در شهر ارومیه مصلحت نیست چه که
اعتقاد اهالی شهر چنین شده هجوم شیخ بر سر شهر بتحریک قونسول انگلیس است
در صورت

در صورت مصلحت در آنست که شما از شهر حرکت کرده باشند مبادا وقعه
بدبختانه روی بدهد موقع سبب گفتگوهای دولتین علیتین گردد و مسئولیت
پیدا کنم   اقبال الدوله با پسران خود بالای برج آمده
و حکم بانداختن توپ نمود بالاخانهٔ که شیخ صدیق پسر شیخ در آن منزل داشت
بگلولهٔ توپ منهدم میشود محمد صدیق متوحش و هولناک اسب خود را سوار شده رو
بگریز میگذارد توپچی توپ دیگر انداخته گلوله بر اسب صدیق خورده زانوی
اسب و پای صدیق را یکجا مجروح میکند اکراد از مشاهدهٔ این حالت از ترس گلولهٔ
توپ یکباره راه فرار پیش گرفتند در این شب قریب چهارصد نفر از اکراد از
پا درآمدند شیخ از زخم پسر و از شکست لشکر خبر یافته آتش غضبش بالا گرفت حکم
تاراج دهات اطراف را داد شبها شیخ بر سر سنگرها حکم شبیخون و تیراندازی
میکرد و ابداً هیچ گونه اسب نمیتوانست باردوی ایرانی برساند و روز

روز عقب نشسته سواران خود را مامور میکرد در رفته دهات حول حوش را تاخت و
تاراج بکنند و هر کسیکه بدست بیاید بقتل میرسانند این اشقیای ظالم حاجز
کش رو بهر طرف میکشیدند خراب کرده از شرارت کوتاهی نمیکردند پانزده نفر
مساو فقیر و بیچاره را از اطراف شهر گرفته پیش شیخ بردند با وجود اینکه شیخ
مایل برها کردن آنها بود اکراد در مقام اصرار بر آمده و کشتار پیچد خود شان را در نظر شیخ
آورده آنها را پاره پاره کردند درین ایام راه تردد از هر طرف مسدود شده
و شدت قحط و غلا در ارومیه بالا گرفته نان قیمت جان پیدا کرد شیخ لشکر خود را
از طرف غرب حرکت داده بطرف جنوب شهر آورده باغ دلگشای اقبال الدوله
با باغ نظر که در بیرون شهر واقع بود لشکرگاه نموده حکم یورش داد باغ نظر در مقابل
ارک واقع است اکراد بالای عمارت باغ نظر آمده ارک را هدف تیر نمودند
توپچی ها بالای برج ارک بود بحکم اقبال الدوله با همتان قلیل بر بازی
ده در سر برج بود باغ نظر را هدف گلوله توپ نموده جمعی از اکراد کشته شدند و
با بقی قوا

و باقی خود را از دیوار پائین انداختند از طرف صحرا خودشان را بباغ
دلگشا رساندند اقبال الدوله چون از آمدن اکراد بباغ دلگشا که باغ ملکی
خود بود اطلاع یافت حکم بتوپچی نموده با گلوله توپ دلگشا را خراب کنند غافل از اینکه
دیوار کلفت دلگشا را گلوله آتش فشان خراب نمیکند هر چند توپچی داد کشیده بد این
توپ دلگشا را خراب نمیکند سردار اینچه گوش نمیدهد و حکم بانداختن توپ میکند
توپچی هم توپ بدلگشا می‌بندد بعوض اینکه توپ دلگشا را خراب کند هر توپ خانها
میشود سوراخی از دیوار باغ بجهة تفنگ دشمن باز میکرد و اکراد تفنگ خود شان را
بر آن سوراخها گذاشته شهریان را هدف گلوله میکردند هنگام عصر و در این هنگامه بالا کرف
اکراد از روز تا شب را معطل خود دانسته کاری بر سر شهریان آوردند که دیده کردون
یاد ندارد امیر نام توپچی نایب توپخانه با چند نفر توپچی درین روز بضرب گلوله
از پای در آمدند اقبال الدوله ناچار دروازه را بسته بخیال استخلاص دلگشا
بر آمدند روز دیگر که حصاریان چشم بطرف دلگشا انداختند علامت اکراد را ندیدند

خرم و خوشحال دروازه را گشوده بباغ دویدند اقبال الدوله هم صد نفر سرباز
روانهٔ باغ نمود اهل شهر و سربازان فی الفور از ترس اینکه مبادا شیخ
دوباره آمده دیوار باغ را سنگر نماید دیوار باغ را از طرف شهر بضرب کلنگ
منهدم ساختند   در باغ از کشته بسیار بود معلوم میشد در وقت هجوم
در دلگشا اکثری از اکراد بهدف تیر و تفنگ و توپ شده بودند
باری چون شیخ عبید الله از هیچ طرف نتوانست غلبه بر شهر پیدا کند
ناچار از دور شهر رجعت کرده محل اوتراق خود را در کوه سیر قرار داد در این ایام
بقدر پانصد بار قورخانه بصحابت محمد بیک یاور از تبریز بارومیه میآمد
اهل شهر چنان جنگجو و جری شده بودند همه روزه بزرگ و کوچک از
اقبال الدوله خواهش گشودن دروازه و تاختن بر سر اکراد را میکردند اقبال
الدوله در شهرداری و شیخ در بیرون بمردم آزاری مشغول بودند بعد از
پانزده روز جهد و تلاش بجز کشته شدن اکراد ثمری بجهة شیخ حاصل نشد قاصدی
خبر رسیدن

خبر رسیدن تیمور پاشا خان را با شش فوج سرباز و دو هزار سوار
و چهار و شش عراده توپ بشش فرسخی تبریز رسانید تیمور پاشا در آمدن مسامحه
داشت چنانکه افکار مردم است با برجدالی و نقاضتی که در میان او و اقبال الدوله
و حالتیکه او با این جانب داشته در آمدن اقدر تأخیر کرده ارومیه بتصرف اکراد آمد
اقبال الدوله هم تلف شود باری تلگراف جناب سپهسالار اعظم در این باب
بتیمور پاشا خان شده بود که تا او جای عذر نگذاشت و قشون خود را برداشته
هر چند خیلی دیر که تا او رومیه روانه شده بود شیخ از آمدن او مطلع گردید نخست
صدیق مجروح را با پانصد نفر باستقبال او روانه داشت خود هم با تمامی لشکر روانه
گردید دو لشکر بهم خورده زد و خورد در میانه واقع شد بقدر سی شتر قورخانه اکراد از
اردوی جلو تیمور پاشا خان بردند و تیمور پاشا از عقب رسید معدودی از کرد
از آنها بخاک هلاکت انداخته و کثیری را هم اسیر کرده و باقی فرار کرده بطرف کوه
پناه بردند تیموریان دیگر تعاقب خصم نکرده بطرف شهر آمدند چون خبر

فتح تیمور بشهر رسیدن زن و مرد باستقبال شتافتند سپاه تیموری در طرف
شمال رومیه در بیرون دروازه خیمه زدند شیخ بعد از شکست از طرف کوه
بقلعه اسمعیل روانه شدند قریهٔ عسکرآباد که مقصد خانوارهای اطراف
آنرا سنگر بسته و استحکام داده بودند از شکست شیخ خبردار شده جلو آنها را
گرفتند شیخ بر سر آن قریه هجوم آورده اهالی در مقام مقاومت و ممانعت
برآمده سی نفر از لشکر او را بقتل رسانیدند و چون گلوله و باروت آنها بانتها رسیده
بود و علاوه در مقابل لشکر شیخ ایستادن خارج از قوهٔ آنها بود شیخ بقهر
و غلبه بر آنها مسلط شده عموم اهالی آنجا را از دم شمشیر گذرانید تیمور پاشا
و لشکر او که باین قریه نزدیک شدند اهمال و مسامحه کرده بامداد آنها نیامدند و سبب این
جور کوتاهی در چنین وقت غیر مفهوم است تیمور پاشا در کنار شهر در دهنهٔ کوهی
موسوم بچهار باش اوتراق میکند شیخ غفلتاً بچهار باش حمله میکند و اعظم
کاتولیکی که در آنجا بود به تیمور پاشا خان خبر میدهد مشار الیه
رسیده

رسیده فیمابین آغاز جنگ میشود این نابدة الوجه که در یکفرسنگی شهر است ممتد
میشود و اکراد باز شکست خورده بیست نفر از آنها در زمین میمانند و از طرف
ایرانیان هم چند نفری کشته میشود شیخ عقب نشسته باز چند پارچه ده که در آنجا
بتاخت و تاراج میکشند هرچند در میان اردوی شیخ و تیمور پاشا خان
بجز چهل و پنج دقیقه مسافت نبود ولی تیمور پاشا خان اقدام بیورش نمیکند
که یکباره لشکر آنها برهم زده و ریشهٔ فتنه را برکند   در شب هشتم ذیحجه
بعد انهزام شیخ در نزدیکی اردوی تیمور پاشا خان کوچ کرده بطرف
برادوست روانه میشود بدون آنکه تیمور پاشا خان حمله کرده او را دستگیر
نماید چنانکه این کار از قدرت لشکر او دیده نشد   از قراریکه معلوم میشود لشکر
شیخ در طرف برادوست داخل شده و شیخ تنها مانده در غصه
و سوز دل با ناخوشی مبتلا شد و از ترس آنکه گرفتار بشود از آنجا بطرف نهری
ملک خود میگذرد   بعد از گذشتن شیخ به نهری

یا نوچه از خاک ارومیه اردوی تیمور پاشاخان دست بهرگونه شقاوت
و شرارت باز کرده دهاتی که از دست اردوی شیخ محفوظ مانده بود بر دست
اردوی ای رحم و انصاف و ملاحظه تیمور پاشاخان پایمال و غارت کردید
مردان بیچاره در این میانه کشته شده و اما اهتمام از حد بدر زنان و دختران کشیدند از دوی
تیمور پاشا به شیخ مذهب عقب ماندند بهت در نظر اهالی شیعه و سنی و نصارا و مسلمان
و مسیحی و گبر و یهود و بت پرست همه یک صورت داشتند از لخت کردن هیچ کس
دریغ نداشتند زنان اهل شهر از زور و زبردستی کشیده و شبها نگاه میداشتند
آخر لخت و برهنه نموده پس میفرستادند اگر در شهر چیز میخریدند بها میدادند اگر
بقهوه خانه و چلوپزخانه میرفتند قطع نظر از اینکه قیمت نمیدادند چیزی هم بدست
شلتاق میکرفتند کارشان دزدی بود و کمتر شیوه ایشان راهزنی و نالهها
باسمان رسیده رو بطرف اقبال الدوله میکردند و شکایت کرده و حمایت بخشی دور
میخواستند و میگویند در شیخ باوجود اینکه عداوت دینی داشت اینگونه تعدیها
و بالیرها

و با سیر بیها و بدنامیها سر نمیاورد و سبب چیست که تیمور پاشاخان
که خود شیعه و خدمتگذار دولت و بجهة خلاصی ما آمده و خود جلاد جان ما باشد
اقبال الدوله در جواب میگوید که تیمور پاشاخان بعد از مرگ برادرش
شجاع الدوله انتظار چنین روز را میکشید که بعزم انتقام و عداوت هرچه
شقاوت و فساد که از دستش درباره اهالی ارومیه و ماها بیاید بعمل بیاورد و چونکه برادرش بحقوقی
بجهة واقعة از طرف دولت مأمور بود که برود او طایفه او را تادیب و تنبیه نماید
حالا تکلیف من نیست که داخل این مسئله بشوم وقتیکه شکایت و فریاد تظلم اهالی
ارومیه از حد بدر گشته و طاقت طاق گشته نزدیک بآن میشود که تندرستی و
غوغائی بمیان برآید تیمور پاشاخان و در شدن از ارومیه را مصلحت میدانند
بعزم اینکه بمرکور بر سر شیخ میرود از اهالی ارومیه نهضت میکنند و انجاها را هم
غارت کرده کاروان یغمای بیچاره و حصر بولایت خود میفرستند و قدری هم از ایشان
او در اطراف ارومیه منتشر کردیده هرکه بیشتر آنها بیاید غارت و لخت میکنند

اینوقت رها میشود و از هر طرف تردیده میشود

و شیخ کس حرکت میکند که از شهر برون بطرف شهر عازم بشود بواسطه

این بار قحطی در ارومیه سرکش بالا میکند باری مفسده و خرابیهای اردوی تیمور

پاشا خان در پهلوی شرارت و بدیهای لشکر شیخ ده مرتبه بالاتر بود

ستمهای اهالی ارومیه چه در شهر چه در خارج همه

غارت شده همه اسبابشان بتاراج رفته و اهلشان از ترس اینکه پایمال لشکر

ایران بشوند جاهای خود را گذاشته گریخته در سرحد عثمانی ایران در بیابانها گرسنه

و تشنه سر کردن میبرند در اثنا شیخ هدایت نام با شصت نفر کرد به شهر

ارومیه آمده در دست شیخ الاسلام شیعه میشوند ابراهیم خان و

عبدالله خان زرزا همدستان شیخ عیال خود را در سرحد ایران و عثمانی

سکنا می کنند از دولت عثمانی تقاعد میرسد که از عبور

شیخ و منتسبان او بخاک عثمانی مانع شوند نعمت آقا

نام

نام یکی از آقایان اکراد عثمانی از شیخ مفارقت کرده میخواهد بخاک

عثمانی عبور کند در آنجا دستگیر محافظین سرحد شده سرش را بریده

و مالش را ضبط مینماید

این مختصر وقایع را بپایه سریر معدلت شاهانه تقدیم میکند دادخواهی هزاران

کشته بیگناه و هزاران نیم جان از دست آنهائیکه حکم قتل ظالمانه یکطایفه

بیگناه را در ساکن خرام نشسته بودند داده اند

و از دست کسان فاناتیک و مزوره خنجر قشه بدست مردان جاهل و

با تربیت داده تحریک بحکم خونریزی ابنای جنس خود کرده میگویند راه این جا سبب مد

مقامات عالیه و کلید در بهشت است و از دست آنهائیکه

به بیعدالتی و ناشایستگی بر سر مردمان حکمرانی کرده و موجب بیشمار و زیاد دولت را

در کیسه کرده و در عمارات عالیه مسکن داشته و در تبریزی

زم استراحت نموده خلق را قربان اغراض شخصی خود نموده و لحاظ کردن آنها
را سرچشمهٔ منافع و فواید خود قرار داده منافع جزئیهٔ خودشان را بمنافع کلیهٔ دولت
و ملت ترجیح میدهند و قدمی از اغراض خود نظر فراتر نگذاشته و نتیجه جلب
منفعت از هیچ چیز اجتناب و احتراز ندارند   از دست آنانکه
استعداد فطریهٔ آنها کمتر از خدمات مرجوعهٔ آنهاست و بدین سبب خلق را
بورطهٔ هلاکت و بدبختی می‌اندازند   از دست آنهائیکه
ورد زبانشان این است که دنیا پس مرگ من چه دریا چه سراب

اعلیحضرتا دادگر خسروا

میزان عدالت بجد آر و محک حقانیت بدست گیر مجلس استنطاق و داد
رسی فراهم بیار تا رشته‌های تأسف آور بظهور پاید آن وقت معلوم
میشود هوای قتل چقدر اشرار از آن مجلس بیرون خواهد آمد و چه قدر سرها
چون گو میدان غلطان خواهد شد

عدالت

عدالت گسترا خدیوا

آنهائیکه با صداقت و جان نثاری خدمتگذاری میکنند تلافی خدمت
و صداقت آنها را بشایستگی و بایستگی بده وقتیکه مکافات کار و تلافی
کردار بشایستگی اتفاق پیدا کرد در اندک وقتی معلوم میگردد چه قدر جانها
صورت تجسم پیدا کرده و حقیرتر مردمان مستعده جانهای ایشان چون آفتاب
درخشان روشن ولی از عدم استطاعت چون ذره بمقدار در زیر گرد خانها
مانده‌اند قدم بعرصهٔ ظهور گذاشته مظهر هزارگونه خدمات لایقه و مصدر
اصدارات فایقه خواهند شد

غلام جان نثار اسکندر قوریانس ارمنی
منشی و مترجم کومیون دولت علیه
ایران در اکسپوزیسیون پارس
در سال ۱۲۹۷ حرره فی بیست
هشتم جمادی الاول

حسب الفرمایش جناب فخامت نصاب عمدة الامراء العظام
مقرب الخاقان مؤتمن السلطان آقای میرزا سعید خان
ملقب به سپهر و نایب الوزاره جلیله خارجه دام اقباله العالی
تمت بنگارش و شهر [illegible] العبد الجانی میرزا عبد الله
صنع ابن [illegible] متعلق به دار السلطنه قزوین
فی ۲۸ شهر جمادی الاول سنه ۱۲۸٤